ماشاء الله لا قوة الا بالله

بعون منشی منشآت کائنات مسوّدهٔ دلپذیر مجموعهٔ اوراق موجّهات کلمات طیبات حضرت عالمگیر مشتمل بر نصائح دلپذیر

رقعات عالمگیری

باهتمام حقیر و بیمیدان محمد عبدالرحمن دست گرفته و تربیت یافته خدمت برادر معظم مغفور جناب محمد مصطفی خان مرحوم

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید
۱۲۸۳

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد انشای ثنای پادشاهی که سلطنتش مصون از زوال و انتقالست و پس از املای ستایش جهان پناهی که حلقهٔ بندگیش زینت گوش سرتاسر سلاطین عالمگیر اورنگ زیب همایون فال آمد برای مهر انجلای نشوران سخن رس و سخنوران صبح نفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم برقعات **عالمگیری** ملقب بکلمات طیبات که مؤلف از رقائم کرائم پادشاه دادگستر عدل پرور ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه هند و ستانست انار الله برهانه مهین پور خلافت و فرزند سعادت توام کنایه از پادشاهزادهٔ کلان سلطان محمد معظم المخاطب بشاه عالم بهادرست و بعض جا سلطان محمد اعظم شاه بهادر پادشاهزادهٔ دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاتمة القاب سلطان محمد اعظم شاه بهادرست و برادر نامهربان عبارتست از دارا شکوه برادر کلان آنحضرت و فرزندزادهٔ عزیز و فرزند اراده هست از محمد معز الدین بهادر پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر مهین پور سلطان محمد اعظم شاه بها و فرزندزادهٔ عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر و عمدة الملک مدار المهام و آن فدوی اشاره هست از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب امیر الامرا سرفرازی یافته و خان فیروز جنگ انتخابست از خطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ اختصار القاب ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ میرزا ایماست از میرزا صدر الدین محمد خان صفوی میر آتش از تربیت خان و حمید فقط اقتصار اسم حمید الدین خان بهادر

شروع در مقصد از رقعات موسومهٔ پادشاهزادهٔ کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید

١ مصون از صون بمعنی نگاه داشتن

٢ از باب ... نوشتن

٣ ذکر این الفاظ باراده براعت استهلال و تلمیح و ایهام ست

٤ ... داشتن غم و ابر و مانند آن

٥ روشن کند ...

٦ ...

[illegible]

رقعه ۱ مهین پور خلافت فرزند سعادت توأم محمد معظم حفظه الله تعالی و سلّم اعلی حضرت فردوس منزلت بگرفتن ولایت
بلخ و بدخشان و خراسان و هرات ملک قدیم موروثی توجه مصروف داشتند و مکرر افواج پادشاهی بسرکردگی مراد بخش
بآن صوب فرستادند چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب بحضور برخاسته آمد
و باستمالت اهالی و اکابر آن دیار نپرداخت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زر ضایع گشت از ینجاست
که گفته اند از پسر ناخلف دختر بهتر نظر باین توجه که مصرع اگر پدر نتواند پسر تمام کند این فانی را آرزو باقیست تدبیر شش عمر آنکه
نبیره آنحضرت اباً فوجی شایسته و سامان بایسته بآن سمت بفرستیم دیگر از ما چه می آید با وجود تاکیدات حضور شما قندهار را
نگرفته اید با این مهم چه رسد ظاهرا کار ما از شما نیست بما رفت بخود بر عار رفت این نمود بی بود خود آفتاب بکوه هست بد بست آمد
چه و بنا مد چه شما فکر خود کنید که دینجا بچه چشمان چه رو خواهید نمود و در آنجا بحضرت حق سبحانه تعالی و حضرت اعلی

رقعه ۲ فرزند سعادت توأم محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از عرض بعضی ظاهر شد که امسال جشن نوروزی
بطور اهل ایران بتکلف کرده اند بفضل الهی عقاید خود درست دارند این بدعت تازه از که آموخته اند ظاهرا آن عرب
که خود را سید میگویاند مصرع بدنام کننده نکونامی چند تعلیم کرده باشد بهر حال چون این روز
از اعیاد مجوس است باعتقاد کفار هنود روز جلوس بکرماجیت لعین و مبدا تاریخ هند من بعد بعمل نیاید و چنین جهالت بفعل نگر اید
بیت گفته گفته من شدم بسیار گو از شما یک تن نشد اسرار جو استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب الیه

رقعه ۳ مهین پور سلطنت برای اضافه پسر چارمین که ظاهرا بسیار دوست میدارند عرضداشتیکه نوشته بودند بمطالعه
در آمد بیشی مراتب خرد و بزرگ امکان ندارد و طرفه اینکه آن فرزند که خبر خانه خود ندارند خبر پردادا پسر از کجا یافتند بهر حال ع
عمرت دراز باد که این هم غنیمت است پاس خاطر آن فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد

رقعه ۴ مهین پور خلافت بعرض رسید که آن فرزند نگاهداشت سپاه مینمایند و نوکران بیش موجب نگاه میدارند ظاهرا
قصد قندهار داشته باشند خدا توفیق رفیق سازد اما سند عالی دار السلطنت لاهور که در تیولا کرده اند موجب آن
معلوم نشد بانصدی از منصب ناصر خان کم کردیم و آن هندوی مشیر را از نوکری برطرف ع از ماست هر چه بر ماست

رقعه ۵ مهین پور خلافت با وجود سلامت نفس فتح الله خان را چرا ناخوش کردید ما در ایام پادشاهزادگی با امرا
همچو سلوک میکردیم که همه راضی بودند و در حضور و غیبت بخوشدلی تعریف و توصیف ما میکردند بلکه باقتدای ما برادر مهربان

۱۸ آفتاب بکوه کنایه از انتهای عمر و زندگانی

۱۹ نوروز یعنی روز نو و آن دو است یکی عامه که روز اول ماه فروردین یعنی رسیدن آفتاب بنقطه اول برج حمل باشد دوم خاصه که ششم فروردین ماه بود

۲۰ بوجود گرفتن کاری بانی فرمودن

۲۱ بالکسر چیزی نو دیدن پیدا کردن

۲۲ مردم تاشه غم بکش و اعراب ساکنان بادیه را گویند

۲۳ پرستندگان ماه و آفتاب و آتش پرستان مجوسی

تنبیه یعنی بیدار ۶۰ متنفر از در عهد قدیم ۶۱ ملکی گرفتن و پیوستن ۶۲ اغماض ۶۳ مخفف بسیار بزرگ بودن ۱۲ جمع شمار ۱۲ کی یعنی بیابان زد ۶۴ بوالهوس بودن ۶۵ ملازمت

بعضی ها ترک رفاقت او کرده بملازمت ما اختیار کردند و جمعی که باشاره برادر نامهربان حرکات ناملائم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند بتازیانه اغماض و تحمل متنبه شده از سر انصاف اقرار بصاحب صلاحگی ما کردند تا نقش سرداری بهادر بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت مرتسم گشت و کارهای رتبت بسته بزور بازوی این مور ضعیف صورت گرفت شمائل فتح الله خانی را رنجیده خاطر گردید همچو سپاهی جگردار همه کاره که یکبار غنده شمامی آمد شکسته دل نمودید **فرد**

گر صد هزار لعل و گهر میدهی چه سود　　دل را شکسته نه که گوهر شکسته

مضی ما مضی حالا هم اگر دلجوئی کنید بهتر و برای اصلاح کار مفید تر است **بیت**

نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر　　که هرچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر

پیشتر بر چه رضا والسلام علی من اتبع الهدی **رقعه ۶** فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلّم از نوشته عزیزی معلوم شد که چیره زعفرانی بر سر جامه پلوانی در بر در دیوان می نشینند سن شریف چهل و شش نازم باین نشست و فش **رقعه ۷** مهین پور خلافت منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد برسد انچه بزبان او حواله شد ابلاغ نماید از خود خرم نیست گریستم و کجا میرم عمر باین عاصی پر معاصی چه اهد گذشت الا از همه مرا خصمی شوم همه را بخدا می سپارم فرزندان نامدار کامگار را باید که تخالف نکنند و مجوز گشت و خون خلق که بندهای خدا اند نشوند انچه بنظر می آید طرفه هنگامه بر پا شد ایزد مقلب القلوب توفیق محافظت خلق الله که ودائع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کناد بنام

بادشاهزاده محمد اعظم شاه بهادر **رقعه ۸** فرزند عالیجاه اسپ ابد هوار که این مرتبه برای ما فرستاده اند از سواری آن خیلی خوش شدیم و یاد از غمخواریهای پدر پیر از آن فرزند جوان بخت میدهد از کمال تحفظ بخوش خرام موسوم کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصه ما که فهرست آن بقید رنگ و نسل مرسله آنجا میگی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند **رقعه ۹** فرزند عالیجاه قوالی انبه مرسله آن فرزند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد برای نام انبه گمنام استدعا نموده اند چون آن فرزند خود جودت طبع دارند روا دار تکلیف پدر پیر چرا میشوند بهر حال سدهارس و رسنابلاس نامیده شد **رقعه ۱۰** فرزند عالیجاه مزه کهچری و بریانی شما در زمستان بیاد می آید الحق که قبولی اسلام خان بان نمیرسد میخواستم که سلیمان بریانی پز را از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد اگر از شاگردان او کسی مهارت این فن داشته باشد طلبیده آید والا **بیت**

خوشا روزی که یابند و بخورند و بخورانند　　خوشا وقتی دگر هم روزگاری　　که یاری برخورد از وصل یاری

بیت هوس از سرم یک سر مو نرفت　　سیاهی ز مو رفت و از رو نرفت　　**رقعه ۱۱** فرزند عالیجاه الحمد لله که فرزند

و هشیار شدن ۱۲ صراح ۶۶ مرتسم از ارتسام بمعنی نقش کرده شدن چیزی در چیزی ۱۲ ص ۶۷ گذشت انچه گذشت ۱۲ ۶۸ مشفق از اشفاق بمعنی مهربانی کردن ۱۲ م ۶۹ والسلام بر کسی است که پیروی او رهبت کرد ۱۲ ۷۰ فش بفتح اول و سکون ثانی بمعنی برشانه و شبیه بطنز و مانند و بجه از دستار بعضی از بیک وجب گذار نزد ۷۱ [illegible]

[illegible]

خوب برآمده و کارِ دولتش ترقی روز بروز دارد حالا از تربیتِ والاجاه غافل نباید بود صوبهٔ مالوه در صورتِ اقبال
مهمِ سیتی و تنبیهِ جاتان بنامِ فرزندزاده بهادر بحال خواهد ماند فرمان صادر شد که از راجپوتان عمده راجه بشن سنگه
کچهواهه را همراهِ خود دارد و توپخانه وغیره اسبابِ حرب مطلوبهٔ این مهم از قلعه دارِ اکبرآباد بگیرد و والدِ بزرگوار را
بمعنی جنگ ۱۲
آن روی زبده دیده راهِ راست باسلام آباد عرف متهرا بسدر رقعه ۱۲ فرزندِ سعادت توأم عالیجاه من
اعلی حضرت میفرمودند که شکار کار بیکاران است انسان اگر بامورِ عظمیٰ نتواند پرداخت بساختگی کارهای دنیا چه بر
که الدنیا مزرعة الآخرة واقع شده خود بدولت بنفسِ نفیس چهار گهری آخرِ شب از خوابگاه برآمده بآبِ [illegible]
وضو کرده باوراد و وظائف می‌پرداختند و پیش از صبحِ صادق بعدِ بانگِ صلوة با جماعتِ فضلا نمازِ صبح
ادا کرده بجهروکه درشن تشریف می‌آوردند و درشنیان را بسعادتِ دیدار فیضِ آثار نواخته بعدِ برآمدنِ چهار گهری روز
طالب دیدار ۱۲
دیوانِ عام میفرمودند دران مجلس جمیع منصبداران جز و کل بارِ مجرا یافته دیوانِ اعلی و میر بخشی تجویزِ اہلِ خدمات
و حقائق حسنِ خدمات و جانفشانیِ ناظمان و فوجداران و امینان و کروریانِ صوبجات بعرض رسانیده دامنِ امید
هر کدام بانجاحِ مرام پر ساخته دلگرمیِ دیگران مینمودند و بعدِ ملاحظهٔ معتادِ اسپان و فیلانِ خاصه یکپاس و دو گهری روز
برآمده از دیوانِ عام بدیوانِ خاص رونق می‌بخشیدند دران مقام بخشیانِ عظام احوالِ نوسرفرازانِ منصب معروض نموده
حکمِ عرض مکرر بنظرِ ثانی حاصل میکردند و انتخابِ وقائع و سوانحِ هر صوبه عرض کرده فراخورِ هر مقدمه صدورِ احکام
خود پادشاه ۱۲ خلاصه ۱۲
و فرامینِ احکامِ ناطق میگرفتند تا قریبِ دو پهر این معاملات در پیش میبود من بعد برغبتِ طعامِ خاصه که تاکید
از وجه حلال مرتب میشد متوجه شده برای تقویتِ تن و قوتِ عبادت و دادگستری بقدرِ سدِ رمق نوش جان فرموده
نیز دوادن ۱۲ درست ۱۲
و خبرِ اکل و شربِ وظیفه‌خواران و راتبه‌داران که اکثری ازان علما و فضلا و طلبهٔ علم و مساکین و غربا و یتیمان و بیکسان
و بیماران بودند و بسیاری ازانها در نظرِ کیمیا اثر شناس میدانستند استفسار نموده در خوابگاهِ خاص تشریف برده
مردمان ۱۲ تیمم
ساعتی با دلِ بیدار قیلوله کرده بعدِ انقضای یکپاس و چهار گهری روز از خوابگاه برآمده وضو کرده در نمازخانه بتلاوت
گذشتن ۱۲
قرآنِ مجید مشغول میشدند پس از ادای نمازِ ظهر اوراد بر لب و تسبیح در دست در اسد برج آمده می‌نشستند دیوانِ اعلی
در آنجا حاضر شده بعرض معروضِ مطالبِ مالی و ملکی پرداخته اکثر کاغذها بدستخطِ انور میرسانید و چهار گهری روز
مشغول شده ۱۲
مانده باز بدیوانِ عام میفرمودند درین وقت بخشی و دیوانِ تن نوسرفرازانِ منصب و طلب‌داران جاگیر را از نظرِ انور
دیوان خاصگی ۱۲

۱۵ بار رخصت و اجازت ۱۲
گویند عموماً رخصت و اجازت
در راه دخول ملاقات و در امر
پیش کسی باشد خصوصاً ۱۲
۱۶ بمعنی سلام ۱۲ نفائس اللغات
۱۷ ای دیگران را بانجاح
میکردند یعنی آنها را وصول
مطلب میشدند الگام کردن
کنایه از عاشق شدن ۱۲
۱۸ معتاد ای عادت کرده شده
بمعنی عادت کردن هم
۱۹ دیوان خاص

سیگذرانیدند و آنحضرت بغورِ تمام تفتیشِ احوالِ حسب و نسب و جوهرِ ذاتی و کاردانی هرکدام فرموده برای تشخیصِ منصب و تنخواهِ جاگیر حکم میفرمودند و بعدِ شام از دیوانِ عام برخاسته نمازِ مغرب خوانده در خلوتکدهٔ خاص تشریف میبردند و درانجا مورخانِ شیرین زبان و قصه خوانانِ فصیح بیان و قوالانِ خوش الحان و سیاحانِ عرصهٔ جهان حاضر میشدند و از پرده نشینان بیرون کورنش هر یک موافقِ رغبتِ طبعِ اشرف اعلی احوالِ اسلاف از بزرگان و پادشاهان و عجائب و غرائب دیار و امصار بعرض میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقاتِ شبانروزی خود را باین قسم تقسیم فرموده دادِ زندگانی و فرمانروائی میدادند چون شفقتِ پدری در حقِ آن فرزند قلبیست نه قلبی لهذا در نوشتن و اطلاع دادنِ هر آنچه خوب باشد و بر آن فرزندِ ارجمند زیبنده بود بی اختیاریم درین وقت آنچه بیاد آمد بزبانِ قلم دادیم معاف دارند

رقعه ۱۳ فرزندِ عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهرا در سواری خیلی جلد و تند میروند چنانچه سیدِ سایبان بردارِ ایشان از پا درافتاد و زندگی را جواب داد مدتی در حضور بیخود مانده طریقِ سواری دیده اند چرا اخلافِ آن پسندیده اند **فرد**

آهسته خرام بلکه مخرام
زیرِ قدمت هزار جانست

رقعه ۱۴ فرزندِ سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم حسن بیگ پسرِ آن کارِ چیله کوثرا برعایتِ خاطرِ ابن الفضل اجهل معزول نشده و رعایای آنجا واویلا دارند و بر سر سنگ میزنند و میگویند که ع اگر تو نمی دهی داد روزِ دادی هست محاسبانِ حقیقی ظلمِ عمال بنامِ ما و شما مینویسند جزای اعمال حق دانسته باحوالِ سکنهٔ آنجا وارسند والا جاگیر تغییر خواهند شد و عوض نخواهند یافت

رقعه ۱۵ فرزندِ عالیجاه آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ دیوانِ خاصِ آن فرزند کارها بجزو رسی سرانجام میدهد غنیمتست اضافهٔ منصب و خطابِ خانی اگر بنویسند داده آید آدمِ خوب مثلِ طلای بیغش نعمت **بیت**

آنچه بر جستیم و دیدیم کم که بسیار است و نیست
نیست جز انسان درین عالم که بسیار است و نیست

روزی سعدالله خانِ مرحوم بعدِ فراغ از اوراد و وظائف تا دیری دست بدعا برداشته بود یکی از ندمای گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست گفت آدمِ خوب الحق حرفِ خوبی گفته هرچند جوهرِ دیانت و امانت در خلقتِ انسانی جبلیست بهر که حق تعالی کرامت کرده باشد اما همت و انصافِ آقا نیز دخلی هست که نوکر را مرفه الحال از وجهِ معاشِ مقدارِ احوال فارغ البال دارد تا مرفه عالمِ تعلق خلل اندازِ اعتقاد نشود ع که مزدورِ خوشدل کند کار بیش

رقعه ۱۶ فرزندِ عالیجاه برای نصرت جنگ التماسِ ماهی مراتب کرده اند اگرچه مناسبِ ضابطه نیست که بکمتر از شش هزاری مرحمت شود لیکن چون وکا

۹ دیار بالکسر جمع دار بمعنی سرای ۱۲
۱۰ امصار جمع مصر بالکسر بمعنی شهر ۱۲
۱۱ ربع اول مفتوح و ثانی [illegible]

[illegible]

دست بسته از دست او برآمده و پاس خاطر آن فرزند علاوهٔ آن لهذا دادیم از همان ماهی مراتبها که از آنجا آورده

یکی بگیرد و شکر این موهبت عظمی که بافرق مرتبه اوست بجا آرد **رقعه ۱۷** فرزند عالیجاه میرخان متصدی محالات

سپاه آن فرزند پرگنه سکره را واگذاشت نموده عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبدار است از اینجا

گوشت و استخوان آنچه بود برابر قیمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر برآورده از همانجا بدهد

رقعه ۱۸ فرزند سعادت توأم محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلمه از وقائع صوبهٔ مالوه بعرض رسید که بهار سنگه

کور باطن که از کمال نخوت و پندار مایهٔ شور و فساد شده مصدر هنگامه آرائی بود از دست تلوک چند پیشدست دیوان

آن فرزند ارجمند اقبال پیوند کشته شده بجهنم واصل گشت الحمد لله علی کل حال **بیت** ای خدا قربان احسانت شوم

این چه احسانست قربانت شوم فی الحقیقت ظهور این امر نتیجهٔ فیض تربیت آن فرزند است که نوکران را دل داده

سرگرم کارهای عمدهٔ پادشاهی میکنند باین توجیه که تهنیت خانگی بر زبان نیاید مالای مروارید قیمتی پنجاه هزار روپیه برای

آن فرزند مرحمت نمودیم چون این هندو همان مثل راست آورده که گویا گنجشک مردانه بازی را زده از منصب پانصدی

ذات و صد سوار و خطاب رای و عطای خلعت و شمشیر و اسپ سربلندی بخشیدیم آن فرزند هم رعایتی در خور که موجب

امتیاز او در اقران و امثال تواند بود البته مع نشان تحسین و آفرین و استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر را

هوس حسن خدمت امید نتیجه افزاید **رقعه ۱۹** فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورتهه از فتح جنگ خان بابی تغیر

کردن و برادر او را وغیره دیوانخانهٔ خود دادن شیشهٔ درست ابدست خود شکستنست قوم بابی در صوبهٔ گجرات از

مدتها موقر و اسم و رسم سپاهگری دارند فوجداریهای آن صوبه غیر از اینها بدیگران دادن دور از عقلست سورتهه

جائیست که مثل حسن علیخان پسر اله وردی خان و صف شکن خان وغیره پنجهزاریان فوجداران آنجا بوده اند با آن

عمدهٔ بند و بست آنجا بر آمده اند اگر متصدیان آن فرزند بر نقشهٔ عمل شجاعت خان مرحوم راه روند خوب است

والا این صوبهٔ گجرات خدا نخواسته اگر رشتهٔ عمل یک دو جا بهم خورد تدارک آن بطول خواهد کشید

پیشتر مختار اند **بیت** من نگویم که این بکن آن کن مصلحت بین و کار آسان کن

العاقبة بالعافیة **رقعه ۲۰** فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان معلوم شد که شاهراه از بهادرپوره تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره

نیست قطاع الطریقان حال بیوپاریان و مسافرین بغارت می برند و مترددین با امنیت نمیتوانند آمد و رفت نمود

۱۱ استقلال از کسی نترسیدن و تنها بکاری ایستادن ۱۲ م

۱۲ ای کاربرست [illegible] ۱۲

۱۳ از توقیر یعنی بزرگی داشتن ۱۲ م

۱۴ در محاورهٔ اهل زبان عدد کم را اول ذکر کنند و بیش را بعد آن چون یک دو و سه چهار و چهار پنج نزدیک پنج چهار ۱۲

۱۵ تدارک دریافتن چیزی فوت شده ۱۲

۱۶ آخر و پایان چیزی ۱۲

۱۷ انجام کار را آرام باد ۱۲

ش۱ جمع طریق بمعنی راه ۱۲

ش۲ دور دست کنایه از بسیار مشکل باشد ۱۲

ش۳ منهیان اسم فاعل از انهاء بمعنی رسانیدن ۱۲ ص

ش۴ جمع خبر بمعنی آگاهی و پیغام و جز آن ۱۲

ش۵ استیصال از بن برکندن ۱۲ م

ش۶ حرامیان جمع حرامی بمعنی دزد و راهزن ۱۲ ب

ش۷ انجوره ظرفی کوچک بی دستگی که ازان آب خورند ۱۲

ش۸ قماش بالضم متاع از هر جنس و از هر جای ۱۲ ص

ش۹ تلاش لفظ ترکیست بمعنی سعی و بی نیست که مخفف تلاشی گمان برند و معنی فاعلیت صرف بالحاق یای نسبت حاصل میشود و تلاشی غلطست نور العین واقف گوید شعر دل تلاش آن شکر را شکر الله سعیکم ابدا ۱۲

ش۱۰ کرسی تخت کوچک که بفارسی آنرا سندلی گویند ۱۲ م

[illegible]

هرگاه در قرب لشکر پادشاه این حال بوده باشد وای بر حال طرق دور دست معلوم میشود که منهیان اخبار معتبر بآن فرزند نمیرسانند ازانجا که غفلت و بی پروائی خلاف طریق ریاست و جهانبانیست کاتبان جدید بتهدید تعیین نمایند و عمله و فعله پیشین را بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که استیصال مفسدان از بیخ و بن کرده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند ننگ بدعملی تا کی گوارا توان کرد بیت

من نمیگویم زیان کن یا بفکر سود باش
ای ز فرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش

والدعا

رقعه ۲۱ فرزند ارجمند عالیجاه انجوره سفید چینی خوش قماش که اکنون باوجود تلاش بهم میرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین ضمن کرسی کچکره نیز بنظر گذشت برای آن فرزند دلبند فرستادیم شکر هر دو عطیه بجا آرند و در ارسال ڈالی انبه بتلافی مافات کوشند

رقعه ۲۲ فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمت میان عبد اللطیف قدس سره رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات کهرکون برای مصارف خانقاه مقرر کرده شود این معمر بزبان صدق ترجمان راندند بیت

شاه ما را ده دهد منت نهد
رازق ما رزق بی منت دهد

گفتیم همچنینست اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی عافیت خود و حصول مراتب عالی مزید نعمت و دولتست برای آزمون گفتند اگر فی الحقیقت از تصمیم اراده باطن نیت خیرست نصف غلات از حصه رعایا بگیرند بلکه مظلومان محنت کش زیاده ازان بگذارند و ادرار و وظیفه برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته در بیابانها و زوایای ویران مسکن دارند مقرر سازند و بداد مظلومان نوعی برسند که حق کسی تلف نشود و دست اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد افزونی دولت و نعمت مشاهده نمایند بتقریب نالش سکنه چکله کورا این نقل بیاد آمد که بی اختیار بآن فرزند قلمی شد والدعا

رقعه ۲۳ فرزند عالیجاه داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمدآباد کرده اند و او تهانجات بخویش واقعی بابی مردار خوار سپرده مستغیثان بجنایت داروغه مذکور بعدالت آن فرزند بار نمی یابند و جمعی مال مردم خوار اوباش رفیق و داماد بش شده خلق الله را ایذا میدهند حیرانم که در وقت جزای اعمال چه جواب خواهیم داد حق سبحانه تعالی عادلست اگر ظالم را کار فرما کنیم هر عذابیکه از ظالم ماموره ما بر ما آید عدلست و بآن سزاواریم که ظالم را زور دادن و بداد داد خواه نرسیدن در معنی مجوز ظلم بودنست بیت

گندم از گندم بروید جو ز جو
از مکافات عمل غافل مشو

رقعه ۲۴ فرزند عالیجاه مثل زاهده بانو ضعیفه بیچاره تا کی بحال تباه محروم خواهد بود برادر شما حقی دارد تو بهمایش بخیه

ای همان بانو ۱۲

[illegible]

گردند نتیجهٔ آن دیدند متعلقِ حق بهیچ حال نباید بود یاد داشته باشند روزی که فیلِ فتح جنگ خان بران فرزند
حمله آورد میر بهو چه کار رستمانه کرد فیل را از شوخی باز داشت و خلعتِ عنایتِ ما گرفت که حقِ خانه زادی بجا آورد و م
مزد خیر انگیزم برای خیر او خاطرِ ما سینه را از کینهٔ دیرینه پردازند و آن صحیفه را که غیر شما دیگری ندارد مشمولِ عواطف سازند

بیت قیمتِ خود را بیفزای قدر که هرگز نیاید ز پرورده غدر

رقعه ۲۵ فرزندِ عالیجاه نوشته اعتماد خان وحی نیست که خواهی نخواهی بران عمل کرده شود بعد تحقیق انچه لازمست حکم کرده خواهد شد

رقعه ۲۶ فرزند عالیجاه وزی سعد الله خان در حضور بدیرآمد اعلی حضرت سبب پرسیدند عرض کرد که فقرهٔ چند در بیاضی بنظر آمده بود نقل برمیداشتم تا بعرض رسانم قیامِ بنیانِ سلطنت از عدالت افزایشِ ملک و مال از شجاعت و سخاوت صحبت داشتن با علما و فضلا و محترز بودن از قربِ جهلا نشانِ عقلست عامل بودن بر عقاید و مستقل ماندن در عین شدائد مقصر نبودن در امورِ دنیوی از تدبیر راضی و شاکر ماندن بر تقدیر دربانی خاندان از ترحم نمودن بر یتیمان و محتاج نشدنِ خود از کامروائیِ محتاجان انصرامِ امورِ ملکی بصلاح و صوابدید وزرا مظفر و منصور بودن باستمداد همتِ فقرا تندرست ماندن از نیتِ ازالهٔ دردِ دردمندان امیدِ رحمت داشتن از جنابِ حق بعفوِ جرائمِ مجرمان انحضرت خیلی محظوظ شده بوسه بر پیشانیِ خانِ مبرور دادند و آخرِ روز چند تهانِ محمودی زر دوزی یکرنگ بخانِ مذکور مرحمت فرمودند خواستم که تنها متلذذ نباشم بآن فرزندِ دلبند هم نوشتیم توفیقِ عمل بهمگنان رفیق باد

رقعه ۲۷ فرزندِ سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهر این ناظرِ دیوانخانهٔ آن فرزندِ عالیجاه در نقارخانه قمار میبازد حیف صد حیف با وصفِ دعوی جهلبانی این همه غفلت و نسیانی هر کارها را چه شد که خبر نمیرسانند یا رفراموشی خواهد بود کاتبانِ جدید مقرر سازند و تهدید کنند

رقعه ۲۸ فرزندِ عالیجاه ظاهرا اشیان یکماه طرفِ پای نل در صیدِ کلنگ بسر بردند اگرچه شکار مشغلیست که هم تماشا دهد هم لذتِ غذا امید بهر فاما در صورتِ فراغ از سر انجامِ امورِ متعلقه که بمنزلهٔ فرائض توان گفت خوشنما و خوش آینده ترست خصوصا ادای حقوقِ ریاست که شرعا و عرفا واجب آمده و خبر باز پرسِ آن از احادیثِ معتبره و تواریخِ مشتهره و غیره کتبِ سیر یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید دانست شما را از تمشیتِ امورِ یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده باشد بتنظیم و تنسیقِ معاملاتِ متعلقهٔ خان جهان و عاقل خان و شجاعت خان و محمد بیگ چرا نمی پردازید شما را ذوقِ صید افگنی و ما را شوقِ قلاع شکنی و خرمن سگان را گرفتنی هیهات معاش

کجا و معاد کو **بیت**

هر یکی ناصح برای دیگران ناصح خود یافتم کم در جهان

عمر به بطالت میگذرد و کاری از دست نمی آید فردا خدا را جواب باید داد ع کریما به بخشای بر حال ما

رقعه ۲۹ فرزند عالیجاه اگرچه آن فرزند جوان مشتاق پدر پیر نیستند اما پدر پیر مشتاق پسر جوان است ع بیا و از دل ما کوههای غم بردار

رقعه ۳۰ فرزند عالیجاه محمد انور سوداگر بمتصدیت بنادر اصلا مناسبت ندارد این معنی بدان میماند که دزد را پاسبان کردن با کمال فهم و ذکا و طبع رسا چنین تجویز بیجا آینده بعمل نیاید

رقعه ۳۱ فرزند عالیجاه قصبه بره و صد از مضافات صوبه گجرات مولد این عاصی پر معاصیست عنایت سکنه آنجا واجب دانند و پیر بهیجی را که از مدت فوجدار آنجاست مستمال و بحال دارند و حرف بغضان غرض فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا در شان آن بد نهاد است بحق او نشنوند **فرد**

عنایت بر ضعیفان گوشه چشمی کرده ام بمهر کوچک خود لطف دیگر هست شاهان را

رقعه ۳۲ فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه که در فرقه ضاله غنیم لئیم رفته میگویند که از قبیله معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن ایشان بوده است بی شبهه آن قدیم را مقربان جدید در نظر شما تنها نستند دیده آن فتنه گذشته را بطلبند و پیش ما بفرستند کالای بد بریش خاوند و الا بنویسند که بعد اطلاع احوالش میتوان طلبید

رقعه ۳۳ فرزند عالیجاه هنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ نپوسیده و حقوق خدمت او محو نگردیده و ورثه او همین دو داماد و یک متبنی اند باندک تقصیر که صدق و بطلان آن العلم عند الله چرا از نان می اندازند و بنام هند و از تغییر مسلمان عرضی غیر مرضی مینمایند

رقعه ۳۴ فرزند عالیجاه مندسور عمده ترین محال صوبه مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق سربلند خان و حسن علی خان و کم منصبان مثل نوازش خان و می فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار عامل کارآگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا بفرستند روزی بحضور اعلی حضرت مذکور شد که رونق خانه و افزایش مال و آبادی محالات جاگیر سعد الله خان را عبد النبی دیوان خان موصوف کرده خودش مصروف بجان و دل در امور سرکار والاست وقتی کنایه با خان مذکور فرمودند که ما شنیده ایم که شما سنگ پارس دارید از نظر بگذرانید عرض کرد که فلانی بصورت انسانی و وصف زرافشانی دارم آنحضرت الحمد لله خوانده بر زبان درفشان آوردند که باین وصف خود شما را هم موصوف میدانیم او را با شما ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت دار خداترس آبادان کار کمیاب **بیت**

بادر جمع بندر معنی کنار دریا که جای بستن کشتی باشد ۱۲

ذکا بالفتح زیرک شدن و زود دریافتن چیزی ۱۲ م

بالکسر نگاه داشتن چیزی

مستمال از استمالت بمعنی بسوی خود میل دادن کسی را بسخن خوش ۱۲ م

آنچه پرستیم دیدیم کم که بسیار نیست و نیست جز آدمی درین عالم که بسیار نیست و خانِ مذکور آداب بجا آورد

رقعه ۳۵ فرزندِ عالیجاه شغل و عملِ عاملِ محالِ جاگیرِ آن عالیجاه از فرد و مرسلهٔ سوانح نگار ظاهر میگردد
غفلت از روز جزا چرا ع داد و داد از دستِ غفلت داد و داد

رقعه ۳۶ فرزندِ عالیجاه با شما را
خویش تجویز و خوش تمیز در همه چیز میدانیم ع ز چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ محمد بیگ خان را تغییر کردن
و شیر انداز خان را فوجداری سورتهه دادن عجب عجب خواتم آمور از شخصیت و شعور آدمی سمت ظهور دارد ع
سیمای آدمی آینهٔ حالِ باطن است اینجا بهم ارباب سپاهی مثل قطب الدین خان بوده اند اگر شما سید کمال
و سید مراد را که دران صوبه فی الجمله موقر و معتبر اند تعین میکردید مضایقه نبود بهر تقدیر فوجداری سرکار مذکور مع
محالات معمولهٔ آن بجاگیر ایشان مرحمت شده از نوکران قدیم خود هر کرا لائق دانند بر گمارند امان الله بیگ
و بهادر بیگ شیروانی اگر دوری ازان نور الابصار اختیار کنند ظاهرا متحمل این کار توانند شد دیانت داری
و واقف حالی جزو اعظم نظم معاملات ملکی و مالیست ضائع کاران مطلب جو موجود و خوش کرداران راست گو
مفقود حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند ازهمین جهت فتوحات متواتره و مهمات متکاثره میفرمودند
اما در عصر اعلی حضرت بندهای نامدار جان سپار و عاملان آبادان کار و دفترداران هوشیار بسیار پیش
می آمدند و با این همه بذاتِ قدسی صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر میفرمودند
یاد داریم در هنگامیکه اعلی حضرت مراد بخش را بجهتِ تسخیرِ ولایتِ قدیم بجانبِ بلخ مرخص فرمودند دیوانِ فوج
مطلوب بود در حالت تجویز بیست کس از اهلِ کار و بیکار بهم رسید حالا یک کس برای دیوانی بنگاله که بحلیهٔ
راستی و کاردانی آراسته باشد میخواهیم و یافته نمیشود از نایابی آدم کار آه آه

رقعه ۳۷ فرزندِ عالیجاه ایشان
که نیت بخیر دارند با وصف این آثار عملِ ظلمه و مکافات نمودنِ آن فرقهٔ ضاله چرا غافل میباشند در بارهٔ حاجی پور
و مین پور و دیگر تهانجاتِ فوجداری که هر روز دار و گیر و جورِ خطیر میشود و از پتنه گنج و قریب لشکر گولیان راه
میزنند و سکنهٔ شهر و مسافران غریب را البته میزنند امان الله بیگ داروغهٔ توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح
کرده اند و او تهانجات بخویشان خائن و مردار خوار سپرده مظلومان بجنایت او پیش آن فرزند نمیتوانند بفریاد
حیف صد حیف وقت چون سیف میگذرد و طعن ابنای دنیا و خوف ایزد جل و علا از خاطر میرود

[illegible]

واقعه نگاران ۳ از نوکری کردن ۲ غرض ۱ احتیاط بهوش محتاط

فوجداری یکی از گجراتیان مثلِ صفدر خانِ ثانی و پسرانِ بهلولِ شروانی باید داد که در عملِ شجاعت خان نیکنام بوده اند و با سکانِ شهر مارست ورزیده و اشکاف میگویم که در دار الجزا بر عایت و غفلت از احوالِ عمالِ خود خواهیم شد واقعه نگار و هرکاره های معتبر و محتاط در محال بگذارند و روزمرهٔ اعمالِ حکام بخواهند و بر وقت بتلافی بپردازند فرد

چه پرسشِ گنهم روز حشر خواهد شد
تمسکاتِ گناهانِ خلق پاره کنند.

رقعه ۳۸ فرزندِ عالیجاه قاضی عبد الله برحمتِ حق پیوست ما را و خلق الله را درین خدمت خوشنود داشته بود از احوالِ پسرانش اطلاع نداریم عبد المجید خان پسرِ کلان و چندی قاضی کابل ایشان بود جوهرِ فضیلت و بی غرضی و صلاح اگر دارد بنویسند امری خطیرتر از قضا نیست که بندهای او جل شانه بقول و تصدیقِ قاضی اسیر و قتیل میشوند از قضاة و شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیصِ صدق و بطلان بتوفیقِ حسنات چنانکه باید موفق بود آدم خوب النادر کالمعدوم است

رقعه ۳۹ فرزندِ عالیجاه ما داروغه عرض مکرر شما را محتاط شنیده ایم اینجا سیاوش خان شاه میر با وصفِ منصب پیش و جاگیر حاصل آغشته غرضست و مقصدِ این کار را دیانت شرط اسد الدین پسر دلاور خان که پیشِ ایشانست اگر این جوهر ضمیمهٔ شعور داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی مامور گردد این بخیه از خود رفته بغرض پیوسته جویای انسانست آن حکمِ عقاد از دانا حکیمی پرسیدند که داروی مرضِ غرض چیست گفت بی غرضی که جوهریست از خلقتِ جبلی و مصقلهٔ آب و تابِ آن نظرِ غور و توجهِ باطن آقا که نوکر بهیچ امر محتاج و درمانده نماند و جوهرش همه حال روشن و مجلی باشد و زنگِ احتیاج پردهٔ صفایش نگردد

رقعه ۴۰ فرزندِ عالیجاه اشقیا از چهار کونده قادر آباد بتواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمالِ غالب که بیچیزی بر بود العاقل تکفیه الاشارة شما را خبرِ دور و نزدیک و میرسد از احوالِ بدر و زه خرا چرا علم ندارید فکرِ مآل فی الحال باید کرد نوکرِ خوب را بنوازش امتیاز بخشیدن و بد را بکیفرِ عمل رسانیدن عدلست الدنیا مزرعة الآخرة انتظارِ جزا داریم ظالمی از عالمی در حقِ خود فاتحهٔ خیر خواست جواب یافت که در بارهٔ ستمگاران جز دادِ مظلومان دعای خیر اثر ندارد

رقعه ۴۱ فرزندِ عالیجاه جانا عزیزا چند فقره از بیاضِ اعلی حضرت خوش آمد باقتضای شفقتِ قلبی بی اختیار بآن فرزندِ دلبند نوشتیم که تنها متلذذ نباشیم چندین چیز بهترینِ اعمالست و ندادن بمردمِ بد نرنجیدن بعدمِ حصولِ مقصد نرنجانیدنِ مردمِ خوب مزاج نخواستن با کمالِ احتیاج صحبت داشتن با اهلِ معا

۵ منتخب ۶ [illegible] ۷ تسلیم کردن ۸ رکاب [illegible] ۹ [illegible] بیست جم ۱۰ نفائس ۱۱ بزرگیست شان ۱۲ تحقیق درست درست کردن ۱۳ توفیق دست دادن ۱۴ [illegible] کسی را بکار ۱۵ نادر مانند معدوم است ۱۶ داروغه [illegible] بکسیکه صلاح [illegible]

[illegible]

جستجو کردنِ قابلانِ با استعداد و بار ندادن پیشِ خود مردمِ جهّال را و دادنِ بار بارباب استحقاق بقدرِ توفیق پیش از سوال بکرم و داشتنِ اهلِ فضل مصروف نمودنِ مزاج بعدل و میل نکردن باقوالِ غیر عقاید و بتجسس نمودن از احوالِ متوکلانِ بی مکاید غنیمت دانستن وجودِ یگانگان که بیگانه از خلق باشند و پیش داشتنِ جمعی که مصالح امورِ دنیا و عقبی بوند درین عصر هم مردمِ خوب بسیار. ندانا دلِ متفحص و توفیقِ پیش آوردنِ آنها کو ظاهر البعد چندی بدتر ازین خواهد شد **فرد** من و وضعِ زمانه در فکرم که مبادا ازین بتر گردد

شما که داعیهٔ جهانبانی دارید بجویید و بخواهید و بگیرید و نگاه دارید **رقعه ۴۲** فرزندِ عالیجاه گلشن روان نامِ اسپِ پهلوانی که آن عالیجاه برای سواریِ ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش با یال و جمال همه صفاتِ فرسیت دارد در نیلوفر و چه چندان که بتواتر سوار میشوند ظاهر از سواریِ آنها محظوظ طلند دو اسپ کی بنام خوشخرام و صبا رفتار پیشکشِ امانت خان که در اهتمامِ الهیار خان طیار شده اند برای آن فرزند میفرستادیم اما آخته بیگی ممسک اشک میریزد که اسپانِ خوب چرا میدهند بهر حال ما خواهیم فرستاد **رقعه ۴۳** فرزندِ عالیجاه تفصیلِ مصائبِ سفرِ بیساق کهنه از نوشتهٔ وکیل و اظهارِ جواسیس شنیده باشند حالتِ نادیدنی و محنتِ ناکشیدنی بر اسلامیان و لشکریان گذشت الحمد لله که صعوبتِ این بیساقِ سراپا مشاق بسر آمد و بخیر و مراد معاودت شد اگرچه چنین ارادت از تکاثرِ سیاتِ کائنات میگویند اما عملِ والی در انقطاع و انفراز خلق الله تاثیر کلی دارد و آن اشارت بر شامتِ این بیچارهٔ ناکاره میرود قلعهٔ ستاره باسمِ اعظم تاره موسوم شد شادیانهٔ فتح بنوازند و حرفِ ایامِ طفولیت یاد دارند که باباجی دهون دهون قلعهٔ برنالا باسمِ نوالمرا موسوم میشود تفصیلِ یورشِ ما را از کنیزانِ خج و بیر شنوند **رقعه ۴۴** فرزندِ عالیجاه در احمدآباد میرِ عربِ درویش را دیده اند البته باز بروند و سلامِ این شرمندهٔ عقبی و طالبِ دنیا را ابلاغ نمایند و خیرِ عواقبِ امور و سلامتِ ایمان از دل و جان مسألت کنند و بگویند که نزدیکی با جل و دوری از حسنِ عمل عمرِ این غافل بجاهل گذشت و قدری که مانده نیز لاحاصل میرود قدرِ حیات پیش برد و فکرِ نجات پس شد **فرد**

انچه ما کردیم بر خود هیچ نابینا نکرد
در میانِ خانه گم کردیم صاحب خانه را

رقعه ۴۵ فرزندِ عالیجاه ماجرای بی ادبی و ناهمواریِ میر بهو کوکه از وقایعِ رکابِ آن عالیجاه مفصل بانکشاف گرایید بیتِ مولوی معنوی مصداقِ حالِ اوست **بیت**

لطفِ حق با تو مواساها کند
چونکه از حد بگذرد رسوا کند

معاتب ساختن و از نظر انداختنِ او سمتِ وجوب داشت که بر حقوق

۱۶ عواقب جمع عاقبت یعنی پایان کار ۱۲

۱۷ نجات یعنی عمل نیکو [illegible] مرگ نزدیک رسید ۱۲

۱۸ [illegible] آخرت نیندوختم ۱۲

۲۰ یعنی توجه بآن نیست ۱۲

۲۱ یعنی با آنکه خدا در خانه [illegible]

[illegible]

مادر پیر مثل زد و قول سعدی بمیداند فرد
منت منه که خدمت سلطان همی کنیم
منت شناس ازو که بخدمت بداشتت

بهر تقدیر ملک منالان ایشان اگر بهر خرده خناعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته تا بخشند خوب است مصرعه
که مستحق کرامت گناهکارانند

رقعه ۴۶ فرزند عالیجاه اعلی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب خوشنودی خالق و خیریت عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار در ذات اقدس آفریده شخصی از راه کنایه بخان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار در عرصهٔ روزگار کمتر شاید بنظر شما در آمده باشد جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست صاحب خرد میباید که دریابد و بآنها بپردازد و بکار خود بسازد و گوش بر حرف اهل غرض در حق او نگذارد اعلی حضرت میفرمودند که مردم متدین و آبرو طلب و متصدی خوب غنیمت است هر کرا خدا تعالی برتبهٔ اعلی فائز گرداند باید که تفحص آنها نماید و جوهر قابل را یگانه سازد اگرچه بیگانه باشد و از جاهل هیچ هر بیگانه شود هر چند او خود را یگانه داند متصدی آشنا پرست قرابت دوست افتاد

رقعه ۴۷ فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت در خلوت بدارا شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای پادشاهی کج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف و الطاف دارد و عرض غرض آمیز سخن سازان در حق این جماعت نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه دل میسوزد حرف ناگفتنی میگویم نفاق با مردم کار ضائع کاریست

رقعه ۴۸ فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت متألم بغسلخانه تشریف آوردند سعد الله خان و علی مردان خان موجب ملال خاطر اشرف استفسار نمودند آنحضرت فرمودند که چند کس از ناظمان ملک و مال طعمهٔ اجل شده اند و مردم دیگر با فر و شکوه بالفعل بنظر نمی آیند که زود متحمل چنان امور خطیر توانند شد باندیشهٔ این که مبادا انتظام ابتر شود خاطر متردد است قلیچ خان عرض کرد که رونق مهمات خلافت ازل بنیاد منحصر بمیمنت شخص قدسیست بالفعل هیچکس از نوکران خانه غلام چنان تربیت شده اند که بمنصب والای پادشاهی و خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملات سزاوارند بمجرد استماع این حرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد که آخر روز بملازمت بیارند تا سیر صورت و سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارهای خاطر خواه متمشی گردد چنانچه بر وقت بحضور پرنور آمد بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کاردانی داده هر یک بعنایات و قدردانی خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات و تابینان عز اختصاص یافت و آن حضرت خان مذکور را نیز

۱ یعنی جاهل اگرچه بیگانه باشد با آمیزش خود را بیگانه گرداند
۲ یعنی بچنان النفات
۳ تفحص بازکاوین
۴ از فوز یعنی رسیدن بچیزی
۵ یعنی گوشه غرض نگوید
۶ کنایه از بخشی
۷ از اسامی الهی یعنی لطف
۸ ای آنکه در آشنا پرستی و دوستی قرابت کار آقا تباه کند
۹ از مرتبهٔ خود و از نظر آقا
۱۰ این رقعه نصیحتست یعنی چنانکه اعلی حضرت بدارا شکوه فرمودند با شما میگویم
۱۱ با نفع تنهائی جا
۱۲ مشمول از شمول
۱۳ ارشاد اعلی حضرت تمام شد
۱۴ یعنی بر شما از راه شفقت
۱۵ کرلفظ نفاق
۱۸ غسلخانه
۲۰ یعنی نظامت
۲۱ خلافت ازلی
۲۲ برکت
۲۳ کارهای بزرگ
۲۴ پرورش
۲۵ خدیو آفاق
۲۶ تابینان

مشمول عواطف خاص فرموده یک هزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده فرمودند **مصرعه**
ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی خان موصوف در جنب شکرانهٔ پذیرائی عرض خود و تفضلات
خداوند نعمت یکهزار مهر باهل استحقاق بخش کرد **رقعه ۴۹** فرزند عالیجاه کامیاب خان پیشکار بخشی شما نوشته است
بیت هر که تیغ ستم کشد بیرون   فلکش هم بدان بریزد خون   اگرچه برای نسق آنچه کرده دید کردید
اما اگر استعجال ناروا جائز نمیداشتید خوب بود معهذا قصاص اگرچه از آئین عدالت لیکن دل آزاری
موجب ناخوشنودی حضرت باریست ازینجاست که گفته اند **مصرعه** در عفو لذتیست که در انتقام نیست
رقعه ۵۰ فرزند عالیجاه سعادت توأم محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم شما حالت اسپان سواری ملک دیده اید
جهانگیر بادشاه چنین آخته بگی سیاست شدید مینمودند خطاب صف شکنخان باین بی جوهر خیلی بیجاست **شعر**
برعکس نهند نام زنگی کافور   قول اعلی حضرتست که آدم بی شعور ضائع کار نباشد چه باید کرد که از محجن و مشاق
سفر و سیاق وقت حضر و در تجویز موقع نمیتوان نمود ایشان کسی را از بندهای رکاب دیگر تجویز کرده عرض نمایند **فرد**
باهمین مردمان باید ساخت   چه توان کرد مردمان اینند   **رقعه ۵۱** فرزند عالیجاه واقعه نگار
پرگنه لونی بیرادر خود مینویسد که پانزده شانزده هزار روپیه هر سال از راهداری می آید و امین و فوجدار زیاده
از هزار و دو هزار در داخل جمع نمینمایند فی الحقیقت این راهداری نیست راهزنیست مال عوام محض حرامست اگر
از صد پنج و چهل یک میگرفتند مضایقه نداشت چون برین تقدیر خیانت امین ظاهر میشود اول بتحقیقات این
فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان صادر میشود بعد اثبات فهمیده خواهد شد آنچه از زراعت پیدا میشود نصف بجاگیردار
گذاشته سوای آن مال خالصهٔ شریفه است عهد اعلی حضرت شخصی هنگام عبور سواری خاص به بانگ بلند
برخواند که این عهد میمنت اثر جامع جمیع حسناتست خدیو عادل وزیر اعظم جبر و رس بران مستدین خلق الله
مرفه الحال شکرانهٔ این عطیات جناب ایزدی بر ذات اقدس از جملهٔ مفروضاتست آنحضرت بعد استماع
این حروف در سواری راندن اندکی مکث فرموده بندهای خاص را از دور طلبیده دست بفاتحه برداشتند
و ادام العنایت خلعت نواختند سعد الله خان آن وقت بسمع والا رسانید که مصالح بقدر خواهش خواهش
بقدر جوهر باک بهم میرسد **رقعه ۵۲** فرزند عالیجاه سعید خان بهادر ظفر جنگ شخصی از نظر اعلی حضرت

گذرانید و بحسنِ توفیق درحقِ او کلماتِ خیر ادا کرد سعد الله خان از حق نگذشته گفت خوشا حالِ سعید خان
که چنین آدم را پیشکش میکند عرضِ خوش کرداریش میدهد بر زبانِ مبارکِ آنحضرت رفت که نوکر کنانیدن
کارِ شما و پیش آوردنِ مردمِ خوب کارِ ما و رونقِ کارهای ماست صاحبانِ رساله این منت بر ما گذارند که دبیر
خوش تحریر و تقریر و عاملِ آبادان کار و سپاهیِ قبیله دار را بسیار میخواهیم هر جا باشد بهم رسانند از نظرِ اشرف
بگذرانند امیر الوزرا عرض نمود که آدمِ هر صنف در عصرِ اقدس مشقِ هر حسنِ عمل که میکند آخرِ کار منصب در خورش
و عطای خلعتِ فاخره امتیاز مییابد حکم شد که دیوانِ اعلی امتحانِ جوهرش کرده خدمتِ لائق تجویز نماید
سعید خان بهادر در کفارهٔ این همه حسنِ توفیقِ خدیوِ قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود

رقعه ۵۳ فرزندِ عالیجاه روزی بهارامل دیوانِ سرکارِ برادرِ نامهربان فردی از نظرِ اعلی حضرت گذرانید که
ده لک روپیه بابتِ طلبِ تفاوتِ ایامِ مابین از سرکارِ والا طلب است تنخواهِ آن فرمان شود آنحضرت فرد حوالهٔ سعد الله خان
فرمودند که از روی سررشتهٔ دفترِ دیوانی تحقیق نموده بعرض رسانند خانِ مذکور فی الفور التماس نمود که چنین زرها از خزانه
تنخواه نمیشود ثانی الحال در مطالبه و تصرفِ حسابِ نقدی محسوب میگردد داراشکوه بعد برخاستنِ بار با دیوان
اعلی کلماتِ تند گفت چون از روی فردِ مسلهٔ مشرفِ غسلخانه بمسامعِ علیا رسید همان وقت شقه برادرِ نامهربان
نوشتند و این فرد هم بقلم آوردند **فرد**

باحاسدِ دل مجادله با خویش دشمنیست
هر کس کشد بر آینه خنجر بخود کشد

دریافتِ صدق و بطلان خاصهٔ ابنای ملوکست بهارامل کفایت خانهٔ شما و سعد الله خان صیانت
مالِ ما میخواهد هرگاه این فرد از دفترِ شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواهِ آن از سعد الله خان
ممکن الحصولست یا نه ملول ساختنِ بندهای پادشاهی خصوص سعد الله خان بسیار بد است و بدست آوردن
دلِ این مردمِ خوب مصالح کارانِ صاحب شعور و واسطهٔ افزایشِ مال و خوشنامیِ صاحب معامله اند آخرِ روز
چند تهان محمودیِ زردوزیِ یکرنگ و سه هزار دینار نقد بسعد الله خان انعام فرمودند

رقعه ۵۴ فرزندِ عالیجاه این نقل بزبانیِ شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشتهٔ تحریر کشیده شد که بهوشِ آن فرزند هم برسد روزی
اعلی حضرت علی مردان خان و سعد الله خان را در خلوتِ خاصِ اختصاص بخشیده از زبانِ گوهر فشان فرمودند
که رتق و فتقِ ملک و مال منحصر در فهم و انصافست نعوذ بالله اگر پادشاهِ بی جوهر بر رتبهٔ خلافت فائز آید

و وزرا و امرای بی حسن تدبیر را بر روی کار آورد اختلال کلی در نظم و نسق بلاد رود و بهر پریشانی رعایا
جمع وزیر ۱۲ جمع امیر ۱۲ ای ظاهر کند ۱۲ زبان شدن ۱۲ م جمع بلده ۱۲ ای بنده ۱۲ جمع رعیت ۱۲

و بی سامانی برایا و شیقه کم حاصلی و ویرانی شود شما جسته جسته با فقرا و صلحا صحبت داشته بعد نماز پنجگانه برای
جمع بریت ۱۲ ای مایوس ۱۲ ص ای برای خدا ۱۲

دعا میخواسته باشید که رونق سلطنت نکاهد و هیچ کدام بد بر زبان نیارد و بعد ما هر که از پسران فرمان روا شود
آب و تاب ۱۲ مارا ۱۲ پادشاه ۱۲

بتوفیقات خیر موفق باشد بعضی اوقات این اندیشه بخاطر راه مییابد که همین پور خلافت اگرچه اسباب شان
توفیق یافته ۱۲ جمع وقت ۱۲

و شوکت و سامان تجمل و صولت همه دارد لیکن بد و نیکوان دوست این واقع شده ع با بدان نیک و بد به نیکان نست

شجاع غیر از چیر چشمی وصفی ندارد و مراد بخش مجهول الکیفیت بالکل و شرب ساخته دائم الخمر است مگر فلانی یعنی
دلیری و سخا ۱۲ خورد و نوش ۱۲ موافق ۱۲

این عاجز فانی ذی عزم و پاک اندیش بنظر می آید اغلب که متحمل امر خطیر ریاست تواند شد سعد الله خان این
صاحب ۱۲ آخر ۱۲ کننده ۱۲ آمیز ۱۲ بردارنده ۱۲ عظیم ۱۲

مصراع مولوی بر خواند ع مرد آخر بین مبارک بنده ایست آنحضرت فرمودند ع

تا دوست کرا خواهد و میلش بکه باشد

رقعه ۵۵ فرزند دلبند من میگویند علی مردان خان و ابو سعید میرزا و قلیج خان

روزی که سپاهیان را اول تواضع قهوه میکردند و وقت حاضری حاضری و هنگام طعام طعام و وقت رخصت
طعام روز ۱۲

خوشبویان میدادند و بمردخانه آن جماعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و طفلان اینها بر تنها خوری

این فرقه و کم همتی ما طعن نکنند و حسرت نخورند شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد فرمود که
سرزنش ۱۲ پیران در گذشته ۱۲

هنوز موقع سپاس و موضع حمد بیقیاس است که انسان را نه خوف نان و نه غم مال و جان است و نه اندیشه سستی دین
خوف ۱۲ برای عاقبت ۱۲

و ایمان در زمان مستقبل نیات ابنای دنیا مبدل خواهد گشت جورهای متنوعه ظهور خواهد یافت عدل و احسان
جمع نیت ۱۲ ای اہل زمان ۱۲ گوناگون ۱۲ ص

قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد بر بلا بغارتگری خواهند گرائید خلیفه عصر چشم از داد خواهان
یقین ۱۲ جمع بلده ۱۲ یاری کردن ۱۲ ظالمان ۱۲

خواهد پوشید امیران مصلحت همدیگر بمعاونت ستمگران خواهند کوشید حق زائل و باطل خواهد گردید نسوان بدلیری پیش

خواهند آمد دختران بوارث اختصاص خواهند یافت مردم ذی القدر از بس بیدلی و بیقدری عمداً باصلاح کارها نخواهند پرداخت
دانسته ۱۲ نیکو کردن ۱۲

مستحقان امیر با وجود گوشه نشینی آذین نخواهند بود و بی شعوران ناکرده کاران کار فرمائی خواهند نمود و پسران پدران را خواهند رنجانید

و پیران بی شفقتی خواهند گزید زنان صالحه از فسق بمهریت شوهران طالح خواهند نالید بابان نرقت نخواهد بارید حکام غلات را
بدکار ۱۲

بغرض شوم طمع بگران خواهند فروشانید ممالک انتظام کار فرمایان و پیران خواهد گردید فواحش در مساکن عفت آئین جمع و قرین علانیه

ساکن خواهند بود و مردان بپوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود **رقعه ۵۶** فرزند عالیجاه فاضل خان
خطاب ۱۲

سلطان ای [illegible] پریشانی کار رعایا [illegible]
و بی سامانی [illegible] برایا [illegible]
[illegible] ع [illegible]
ع نسوان زنان ۱۲

ش ای نه خوف نانست که مبادا کسی غصب خواهد کرد
و نه غم مال که کسی بزور دزدی خواهد برد و نه غم جان
که کشته خواهد شد ۱۲ ق مبدل
اسم مفعول از تبدیل یعنی بدل کرده شده
ل یعنی قصد و آهنگ و میل و توجه
نمودن ۱۲ ب [illegible]
م بی ترس و ایمن [illegible]
[illegible] فارسانت [illegible] ۱۲
ت ممالک مقامهای پادشاهی ۱۲
ع فواحش جمع فاحشه یعنی زنان
دگر [illegible] ۱۲ ق

میرهادی شما در گذشت و ل بدرد آمد پیر راز دار سر براه کار خوش اعمال بود عمله تحاویل را سر حساب میداشت
و خانه این بی سر و سامان را از بی سر و سامانی خود روشن میساخت در خوش سیرتی وزیر خان حاجی محمد هم شبهه نباید کرد
سید محمد خان و میر نیاز هم اگرچه بد نیستند اما متصدی سختگیر نه چون منتسبان شما اکثر ملازم ما میشوند حالا قابل خان را
میخواهیم از شما بگیریم شما برای این کار میر محمد محسن را نگاهدارید اینجا قحط الرجال است تا آمدن او عنایت الله خان
سرانجام خواهد کرد او مشاغل بسیار دارد و حق حافظه مریم شبیر ثبت پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اما طرف
خویشاوندان سخت میگیرد مکرر برمز و تصریح نصائح میکنیم که ر کهنا تهه سعد الله خانی خدمات مالی برادران
خود نمیداد و میگفت که خانه برانداز متصدیان همین بلاد اند خدای تعالی رفیق بدر راه هدایت کند یا گردن
بشکند **رقعه ۵۷** فرزند عالیجاه انبه ذو الفقه پسند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد نعمت میوه دولت پسر جوان یاد باد
ع هر چه از دوست میرسد نیکوست **رقعه ۵۸** فرزند عالیجاه جان پدر و حاصل زندگانی پدر صوبه گجرات
مثل بنگاله و دکن قابل نیست که بنابر بعد مسافت و سرحد مملکت تجویز ناظمان خواه مخواه منظور شود برودیه یا من بعد
عمل نمایند تا آن وقت که آن هم قریب است بوعده و وعید کار متمشی باید کرد و فوجدار پرگنه دوحد که پیر فیروز جنگ نیست
بنابر عوارض بدنی ملازمت شما نکرده بحال باشد بطور او وا گذارند **رقعه ۵۹** فرزند عالیجاه فقیری حدیثی
نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مهتر جبرئیل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمال است
گفت خدمت ملوک که نفع و ضرر باهل حاجت رساند من میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان
میکرده باشم فرمودیم که نقصان نیست **رقعه ۶۰** فرزند عالیجاه هدایا که امرای والی آرند بر گشته دادن آن
نقصان بیت المال است اگرچه این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین عمل نباید **رقعه ۶۱** فرزند عالیجاه
اسپ ترکی که این مرتبه فرستاده اند صورت و سیرت خوب دارد از اسپ اولین هم خوب برآمد سبک سیر نام گذاشتیم
که اسم با مسمی باشد **رقعه ۶۲** فرزند عالیجاه موسوی خان را بتجویز آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده
یک کار هم خوب برآید غنیمت است صورتش بد نیست سیرتش نمیدانیم ع که خبث نفس نگردد بسالها معلوم
کلیه نیست هر کرا خدمتی باید فرمود مخفی تفحص احوالش باید بود که ابنای دنیا در ابتدا بتقدیم حسن خدمت فریفته
می نمایند و باز اغراض نفسانی را آشکار میفرمایند اینجا بعد افتخار خان محمد علیخان خانسامانی را افاضل خان

۱۵ اعلم است که اول خطاب دوم نام باشد یا اول نام دوم نام پدرش بسیار است که لفظ ابن حذف کنند و بر کسره آخر اسم اول اکتفا نمایند ۱۲

۲۰ تحویل و عامل تحویل پوتدار ۱۲

۲۱ منتسبان از انتساب یعنی نسبت داشتن بکسی ۱۲

۲۲ که قابل خان برای این کار مقرر است

۵۵ ای آنکه پسند ذائقه است و احتمال دارد که ذائقه پسند نام آن باشد ۱۲

۵۶ یعنی اینجا

۷۱ حاجت ضرورت ۱۲

۷۲ ص [illegible] کار ۱۲

۸۰ [illegible]

۹۰ جمع ملک یعنی پادشاهان [illegible]

۱۰ [illegible] امرا [illegible]

۱۱ مقابل [illegible]

۱۲ ای [illegible] جمع غرض

۱۳ اغراض [illegible] خدمت [illegible] ۱۲

پیر فیروز جنگ ۱۲

و فضائل خان خوب کردند که آثار خیر از ناصیهٔ آنها دیده میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما
مرعیان غرض را مقلب القلوب دوا کند **رقعه ۶۳** فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستیم دیانت خان
عبد القادر را دیوان سرکار فرزند زاده بهادر بکنیم اما اسم بی مسمی برآمد توقع دیانت از و غیر متوقع **رقعه ۶۴**
فرزند عالیجاه شما سلیقهٔ درستی در طیاری فرباشیات دارید گجرات زیب و زینت هندوستان است و اهل کسب
و هنر و اهل حرفه همه جهت آنجا میباشند بالفعل از کارخانهٔ پادشاهی تعلقهٔ آنجا آنچه می آید درشت و گران
درین ماده جزورسی البته لازم است **رقعه ۶۵** فرزند عالیجاه از وقائع نزد مفصل معروض بارگاه والا گردید
که امان الله بیگ داروغهٔ توپخانهٔ آن فرزند ارجمند سنتای شیطان همتای شقی بی حیا را شکست داده
جیره با قورخانه و قافله را بسلامت آورد فی الواقع تلاش و جانفشانی او در رفقائش سزاوار تحسین و آفرینست
رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند **رقعه ۶۶** فرزند عالیجاه میر جلال الدین
که از آن فرزند جدا شده ظاهرا همشیره زادهٔ همت خان مرحوم است که میر بخشی ما بود و سید زادهٔ کریم النسب صحیح
چرا بر او رنجند **رقعه ۶۷** فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا جدا شدند استعفای آنها بی سببی نخواهد بود
قدر ما را باندک حرف برانداختن و از جدیدان توقع کار داشتن محض بمعنی ما آفتاب مشرق بدیوار و امثال آن
درچنین خیال بهر حال اگر در حضور اقدس بیایند و منصب پادشاهی اختیار نمایند مضایقه نداریم **رقعه ۶۸**
فرزند عالیجاه **بیت**

همنشین تو از تو به باید
تا ترا عقل و دین بیفزاید

از وزیر بارها مسموع میشود که در محالات تیول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که تا بوالی نرسد و رفع
ظلمه از سر آن نکند مطالبهٔ دیوان قضا بنام والی عامل بنویسند بخشی دوم را این قدر اختیار دادن و اعتبار
افزودن که دیگری را در کار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگرچه استقلال آدم کار هر قدر باید افزود بجا است
فاما فاعل مختار ساختن در جزویات ساخته او نپرداختن محض بیچاره **رباعی**

با بد منشین و باش بیگانهٔ او
در دام افتی اگر خوری دانهٔ او
تیر از رخ راستی کمان را کج دید
بنگر که چگونه جست از خانهٔ او

فرد

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن
اجابت از در حق بهر استقبال می آید

رقعه ۶۹ فرزند عالیجاه افتخار خان
در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی در جزورسی حرف خوبی عرض نمود که بی دیانتی مخصوص

[illegible]

باخبر وخبردار نیست راستی را بخلاف وخلاف را براست نمودن عین خیانتست خیلی خوش گردیدیم وبجمیع
مقربان واهل خدمات حضور قدغن فرمودیم که احوال هرکس را بی کم وکاست عرض میکرده باشند وپاس مراتب
خویشی وآشنائی وبیگانگی منظور ندارند **رقعه** فرزند عالیجاه جسونت کهتری درگاه اعلی حضرت بخطاب رائی
امتیاز بخشیده دفترداران فرمودند ارشاد نمودند که میان ها وجاگیرطلبان امین باشی یادداشت نوسرافرازان
واضافه هرگاه رجوع شود چهار پنج منصبدار آخر روز که ما در صحن غسلخانه نقشه صوبجات وعمارات میبینیم ازنظر
بگذرانند تا حسب ونسب هریک بنظر ثالث دریافته برای جاگیر حکم فرمائیم همچنین بداروغه داغ تصحیحه حکم بود هرقدر
دستکات داغ مواهب بخشیان بیایند بعرض قدسی رسانیده پسان بداغ رسانند ومحاله در دیوان بنمایند بسبب التعب
سیاق پرمشاق توجه ما ازکارها برخاست لهذا در نسق ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر میفرمودند که
دیوانیان سرکوب امینان وفوجداران وداروغه عرض مکرر کرده بخشیان ومنصبداران اینهارا در تدبیر وتدقیق
شعور باید که بهتر ازهمه باشند **رقعه** فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی وبی اعتدالیهای هدایت کیش پنجابی
که برمزار فائض الانوار شاه بنده نواز گیسودراز خمر خورده فت وحوصله خود را عرض داده مفصل از فرد سوانح نگار
معروض بارگاه والا گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن نابکار باین احوال منکر دران مقام رفته بود کسان خود را
تعیین نموده میفرمودند که قشال کرده بیارند وجولان کرده همراه گرزبردار بحضور میفرستادند ظاهر از عادات واقع نگار
برین بیاورد ازینجا گرزبردار شد تعیین کردیم آن لعین را بسته بیارند ناکسان که برروی کار آیند چنین کنند
مارا ازچنین مقدمات روداری هیچ یکی از فرزندان نیست تا بعنایت الله خان ودیگران چه رسد

فرمان بخط انور درحالت نزع صادر شد سلام علیکم وعلی من لدیکم پیری رسید وضعف قوی شد قوت
ازاعضا رفت یگانه آمدم وبیگانه میروم خبر ازخود ندارم که کیستم وچه کاره ام نفسی که بی ریاضت رفت افسوس
آن باقی ماند ملکداری ورعیت پروری هیچ ازمن نیامد عمر عزیز مفت رفت خداوند درخانه دارم وبینائی
آن درچشم تاریک من نمی بینم حیات پایدار نیست وازنفس رفته نشانی پدیدار نی وازاستقبال توقع مفقود
مفارقت کرد وچرم وپوست تنها گذاشت فرزند کامبخش اگرچه به بیجاپور رفت امانزدیکست وآن عالیجاه
ازان هم نزدیکتر عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزندزاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک هندوستان

٤ ای جای ملول ودرد
سواران ومرادانان جائزه است
٥ تعب بفتحتین رنج وماندگی
٦ سیاق طیاری جنگ وجهاد
٧ سرکوب [illegible] کوبیدن [illegible]
که بجنگ آید وشخصی را هم گویند
که در هر فن زبانی کند وبردیگری
فائق باشد ومعنی ضابط هم آمده
٨ تدبیر کسی را اندیشیدن
٩ تدقیق باریک کردن وباریک گفتن
١٠ جای زیارت مراد ازان قبر
١١ حوصله بعربی چینه دان

[illegible]

رسیده لشکریان همه بیدست و پا و سراسیمه همچو من مضطرب که از خداوند خود تنهائی گزیده در حالت اضطراب
و چون سیماب بیقرار نمی فهمند که صاحب نعمتی داریم هیچ با خود نیاوردم و ثمره گناهان همراه می برم نمیدانم که در
چه عقوبت گرفتار خواهم شد هر چند نظر بر الطاف و رحمت امید قویست اما نظر بر اعمال و افعال تفکر نمیگذارد چون
از خود گذشتم دیگری کجا ماند ع هر چه بادا باد ما کشتی در آب انداختیم صیانت بندگان اگرچه پروردگار
خواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرورست که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزندزاده بهادر را
دعای آخرین بگویید وقت رخصت ندیدم اشتیاق باقی ماند بیگم بظاهر اگرچه ملولست لیکن مالک القلوب خداست
کوته اندیشی مؤنثات جز ناکامی ثمره ندارد الوداع الوداع الوداع **فرمان** بنام پادشاهزاده سوم سلطان
محمد کامبخش که در وقت آخرین صادر فرمودند فرزند جگربند من در عالم اختیار هر چند برضای الهی نصیحت کردم
و زیاده از امکان سعیها نمودم چون خواست الهی نبود بگوش رضا کسی نشنید حالا که از همه بیگانه میروم بر بی بضاعتی شما
ترحم دارم اما چه فائده عذاب گناه هر چه کردم ثمره آن با خود می برم عجب قدرتست که آمدم تنها و میروم با این
قافله اگرچه از دوازده روز رفاقت داشت لیکن تاب نیاورده گذشت هر جا نظر می کنم جز خدا بنظر نمی آید
اندیشه لشکریان و لشکر نظر بر وبال آخرت موجب ملال خاطر شد از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه
عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان اگرچه رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم اهم
حفظ و احتیاط بندها بحسب ظاهر ضرور عالیجاه هم نزدیکست آنچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل
قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال گردن این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را بخدا میسپارم
و خود در زحمت میخواهم حالت اضطرابست بهادر شاه در جائیکه بود هست فرزندزاده عظیم الشان نزدیک
بهندوستان آمده و فرزندزاده بهادر در نواحی گجرات حیاة النساء خیری از روزگار ندیده ملولست حال بیگم
بیگم داند اودی پوری والده شما در بیماری با من بوده اراده رفاقت دارد خانزادان مردمان حضور هر چند گندم نمای
جو فروشند باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت و پا باندازه ردا دراز کشید والسلام **رقعه** بنام شاهزاده
محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده بهادر در فتح ملک [illegible]
بشکست و موجب مجرای نمایان و تحسین و آفرین اوادان شد فوجداری لکهی جنگل و دو هزار سوار و دو [illegible]

۱ یعنی [illegible]
۲ یعنی [illegible]
۳ [illegible]
۴ [illegible]
۵ [illegible]
۶ [illegible]
۷ [illegible]
۸ [illegible]
۹ [illegible]
۱۰ وبال [illegible]
۱۱ [illegible]
۱۲ [illegible]
۱۳ [illegible]
۱۴ [illegible]
۱۵ [illegible]
۱۶ [illegible]

در جلدوی حسنِ خدمت اضافه مرحمت شد متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ و فیل و جواهر خواهد رسید
باید که بیش از بیش بر ملک گیری و قلع و قمع مفسدانِ آن صوبه از بیخ و بن که بهر ابنای ملوک است توجه بر گمارند
و منتظرِ حکم در تنبیهِ سرکشان و متوقعِ اضافه مثلِ نوکران نشوند که ملک از شماست و ماخوذ آفتاب لب بام است +

رقعه ۵ فرزندزاده بهادر فرزندانِ مزاجدان برای اضافهٔ محله داران و واقعه نگاران مینویسند
آن فرزندزاده چرا تجویزِ بیجا مینمایند بلکه اگر دهند خدمتِ واقعه نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا واقعه نگار واقع نگار باشد

بیت چون غرض آمد هنر پوشیده شد — صد حجاب از دل بسوی دیده شد

رقعه ۶ بنام شاهزاده محمد بیدار بخت
پسرِ کلانِ سلطانِ محمد اعظم شاه بهادر فرزندزاده بهادر من از خارج بعرض رسید که هنگامِ بودنِ آن فرزندزاده
در فتحِ پور خیره سران بر موضعِ ددهره که جهتِ مصارفِ باغِ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم درین باب
بآن بیدار بخت نوشت و ایشان معذرت نامه بخدمتِ بیگم نوشتند این مقدمه چرا بجناب ما نه نگاشتند و سوال
و جوابی که میان هم واقع شد بچه معنی مخفی داشتند **رقعه ۷** فرزندزاده بهادر چون شما تسخیر قلعهٔ [illegible] شاه را
که پیشتر گرفته اند گذرانیده اید این یک بار است و از فرزندِ عالیجاه بنابراینکه در سباقت گرفته نشد اما فراموشی
از عالیجاه وجهی ندارد **رقعه ۸** فرزندزاده بهادر برای دفعِ امراضِ ظاهری و رفعِ مضرتِ سحر دعای اجابت
مقرون تربت نمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظ اند که دم کردنِ سورهٔ اخلاص و سورهٔ شفا بر آب و آشامیدنِ آن
خیلی سریع الاثر است و اگر چه وزن کردنِ تمامِ بدنِ خود با طلا و نقره و مس و غلات و روغن و غیره اجناس معمولِ
ولایت و اهلِ اسلام آنجا نیست اما چون فیضِ این عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلی حضرت هم
در سالی دو مرتبه عنصرِ مبارک را وزن کرده هموزانِ ذاتِ اقدس بمستحقان خیرات میکردند اکنون آن نور الابصار هم
در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار با جناس جداگانه که در صدر تسوید یافت عنصرِ خود را وزن کرده
ایثار میکرده باشند برای دفعِ بلیاتِ روحانی و جسمانی خوب و مناسب.

بیت ضعف و فقر و عجزِ ما دانسته — دردِ ما را هم دوا دانسته

الله شافی الله کافی الله صافی

رقعه ۹ فرزندزاده عزیز سودائی
غائبانه حیثیت منصبِ پادشاهی بدونِ خدمت بودن و سایهٔ رایاتِ عالیات میشود فرزندِ عالیجاه هم
این قسم نمیکنند بحضور بفرستند یا نوکرِ خود کنند این سنتِ فیروز جنگ و نصرت جنگ است آن نور الابصار را

ای بعد ازین
پسران
ای ملک ملوک
بخت
که اکنون فرستاده
قل هو الله
سورهٔ فاتحه
بسیار
معمول
پاک
بالا
پادشاهی
بدون
جمع رایت علم
طریقه

۱ [illegible] جلد و بکسر جیم فارسی و سکون لام و همزه و دال [illegible] و سکون واو و یای [illegible] انعام و در [illegible] مراد الافاضل بمعنی زکی [illegible] سوم که دال [illegible] نوشته بجزم [illegible] و سکون [illegible] مهمله بکشد [illegible] انعام بامراد هنر جهد [illegible] جای والی ال [illegible]

۳ متعاقب اسم فاعل از تعاقب بمعنی از پس [illegible]

۴ قلع و قمع قمر کردن خوار کردن [illegible] برآمدن هم

۵ بیخ و بن [illegible] برکندن [illegible]

۶ ای قریب [illegible]

۷ محل تفحص و جای باز کش [illegible] جای فرود آمدن

۸ اهل محله [illegible] ابرن

۹ ای راست [illegible]

۱۰ [illegible] می نگارند

۱۱ بکسر ذال [illegible]

۱۲ [illegible]

۱۳ [illegible]

۱۴ [illegible]

۱۵ [illegible]

۱۶ [illegible]

۱۷ ای [illegible]

۱۸ عنصر [illegible]

۱۹ [illegible]

۲۰ [illegible]

۲۱ [illegible]

۲۲ [illegible]

۲۳ [illegible]

۲۴ [illegible]

۲۵ [illegible]

۲۶ [illegible]

باین کار چه کار **رباعی** دوران بقا چو باد صحرا بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت
پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد بر گردن او بماند و بر ما بگذشت آینده چنین عمل نیاید

رقعه ۸۰ فرزندزادهٔ بهادر من درین زمان قحط الرجال و النساء کارها باستقضای قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان بدراه زیاده برین نمی توان نوشت که بغیبت معصیت گشته **شعر** دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان

رقعه ۸۱ فرزندزادهٔ بهادر من میان خان عالم مرتضی الظاهر و الباطن و نصرت جنگ مخالفت برای دیگر را واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد و در تالیف دل نصرت جنگ کوشند نیابت مالوا بدیوان خود مقرر نمایند و برای سرسامانی فداخان را فرستاده شد

رقعه ۸۲ فرزندزادهٔ عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعه ترکند و تول کند را از اشقیای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نور الابصار همه به سزاوار تحسین و آفرین بسیارست و شمشیر خان شما هم بهتر در بسته کار خوب از آدم خوب می آید ترکند را شمشیر گده موسوم کردم یکی را گرفتن و دیگری را دعوی کردن خاصهٔ حرص بیت المال عالمگیر است **بیت**
کاسهٔ چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد

رقعه ۸۳ فرزند بهادر ره بجوری لشکریان حزب اعظم فیروزیست آن سعادت نهاد عالی نژاد بر وفق ارشاد سراسر رشاد جد و جهد اتم در تمشیت این مهم مصروف داشته اند که در قلمرو هندوستان این پارچه نان عطیهٔ کریمهٔ حضرت صاحبقران عرش آشیان است هر چه بمیامن تفضلات مفضل بیهال بر آن ایجاد و ازدیاد توان نمود شاه نامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در سلک ارقام خواهند کشید و بر صفحهٔ اوراق روزگار ابدالآباد یادگار خواهد ماند **فرد** اگر بسیر چمن سروری قدم بردار
که همچو رنگ حنا میرود بهار از دست

رقعه ۸۴ فرزندزادهٔ بهادر در محلهٔ همراهان خود که خان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطهٔ منصب و تنخواه او بنظر آمد از توپ و رهکله و بان و رام جنگی و جزائر و گهرنال و شترنال و کجنال و ارابان با یراق و بهپان و فیلان با برگستوانهای براق و دیگر لوازمه طمطراق آن قدر که باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری ازان بسر کار والا در آمد شما که مضاعف او میباید چرا زرها ضایع میکنید و بی مصرف صرف مینمائید آنچه در کار بود ساختنش ضرور است دیگر همه خودپسندیست

رقعه ۸۵ فرزندزادهٔ بهادر عرضداشت بعینه از نظر گذشت از دو حال خالی نیست ما را بمالوا و اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن از هر دو شق

ف ۱ زمان فرزندان های [illegible]

ف ۲ آن [illegible]

ف ۳ ای انتقال اقبال [illegible]

ف ۴ همگی نقطه [illegible]

بکاف فارسی مبدل شود ۱۲

ف ۵ پیدا کرده شده آدمی ناتوان ۱۲

ف ۶ قدیم اگر اول زمانه باشد و قرآن همچنین است ۱۲

ف ۸ بکسر بجای کسی ایستادن ۱۲

ف ۹ این همه مطلوب است چه علم [illegible]

انچه صوب باشد بر نگارند رقعه ۸۶ فرزندزاده بهادر آن نور الابصار در اکثر عرضداشت مینویسند که باقبال ابد اتصال این بقیر نهاد دشوار است تا به ابد چه رسد همگی بیامن افضال بیهمال ایزد متعال مینوشته باشند که خلق الانسان ضعیفا واقع شده

بیت

از چند اوان خلاف دشمن و دوست … که دل هر دو در تصرف اوست

رقعه ۸۷ بنام محمد عظیم الدین پسر محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده حافظ قرآن عظیم و قدیم بعضی کارهای ملکی در پیش است و شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش باید که نظر بر کارهای سرکار والا و شوق ما کرده بمجرد صدور فرمان مرشد قلیخان را به نیابت در انجا گذاشته خود با فیلخانه و خزانهٔ پادشاهی روانهٔ حضور پر نور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب با طاعت است **رقعه ۸۸** فرزندزاده عظیم همچو من غافل از خدای کریم ظلم بر خلق که ودیعت خالق است خوب نیست خاصه ابنای ملوک را ارتکاب این بسیار بد مسائل حقیقه الموت حق و البعث حق و الصراط حق و الجزا حق بالسر الخفی همواره منظور نظر باید داشت هر ساعت خود را از فتنه‌ها باید شمرد تا نونهال مراد از خاک انتظار خیزد و گلهای تمنیات از صرصر آه مظلومان نریزد این سودای خام از کجا [illegible] نه جد شما دارد نه پدر شما بهتر آنست که دماغ ازین سودا تر از پیدا خود شمارا بهتر از دیگران میدانستیم و سند می انگاشتیم

ع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم

رقعه ۸۹ فرزندزاده عظیم القدر ایشان که در باب تنخواه پرگنه شکرپور بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد که این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه استدعای این مطلب از آن فرزندزاده کرده اند مضایقه ندارد و الا از سر چنین خیالهای خام در گذرند که بر خلاف و دوستی نمی افزاید بل آشوب پندار و غرور را شاید **رقعه ۹۰** فرزندزاده عظیم اگر چه احداث تازه بی محال سر بدر روزرانده وزری آرد لیکن معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام مفتی بصنعت خود فتوی داده این قسم صلاح اندیشان خان نما بر انداز را دشمن جانی و مالی بدخواه حالی و مآلی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که سه صوبه زرخیز و زرریز و همه چیز ارزان و فراوان عطا کرده رعیت پروری را سرمایهٔ دولت دنیوی و اخروی شمارند **رقعه ۹۱** بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد دیار وفادار ربته طومار یاد در حفظ ایزد متعال بوده مشتاق داند روز تحریر که سه شنبه بیستم ربیع الاول حالست شجاع هزیمت وزی با لشکر ظفر اثر که در رکاب نصرت نصاب این نیازمند ترین درگاه عز اسمه بود بمقابله مود بسزای کردار ناهنجار در کنار تمام او نار خویش بدید

بیت

از دست و زبان که بر آید

[illegible]

گز عهدهٔ شکرش بدر آید   تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد جسونت سنگ نامرد
پیش از جنگ دیشب که نزد غنیم آمده منزل کرده بود گریخته بطرف اکبرآباد رفت ظاهرا بوطن خود برود خسر الدنیا
والآخرة ذلک هو الخسران المبین باید که آن عمدة الخلافت مجرد اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم سرور و شادمانی
بتقدیم رسانیده باداي شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبهٔ متعلقهٔ او قرار واقع پردازد بالفعل فرزند
سجان پیوند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعین فرمودیم و ما عنقریب باکبرآباد می آییم

رقعه ۹۲ بنام عمدة الملک مدار المهام سعدخان حسب الحکم آن فدوی خدمت بخشیگری دوم بعبد الدین محمد خان
صفوی مقرر شده حالا او را باید طلبید و بزین عطیهٔ الهی بخشید و تا آمدن او این مهم را [illegible] فرم
خبر باید گرفت که محرران بشوم طبعی مجال تلبیس نیابند و اهل مطلب نیز از انسداد کار تضییع نکشند **رباعی**

هرکس بضمیر خود صفا خواهد داد   آیینهٔ خویش را جلا خواهد داد   هر جا که شکسته بود دستش گیر
بشنو که همین کار سه خواهد داد   آن فدوی بخان جهان بهادر بنویسد که سوداگران آبه پان وغیره
استغاثه مینمایند و بحیثیت الظلم ظلمات یوم القیامة ازچه رو منظور نداشته یاد موت که قریب تر از شهرگ
اوست چرا گذاشت از سخط الهی و غضب پادشاهی بترسد و آنها را از خود ممنون کند **بیت**

حلم حق با تو مواساها کند   چونکه از حد بگذرد رسوا کند   در خانهٔ خود دیوان کرده می نشیند ع
چند گویی خانه و این خوان من ... آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطلب که نگین مهر باد و مرحمت میشود
لیکن بتمام خطابات فانمیکند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کنده و منقر گرده عنایت کنیم **فرد**

دانی که نگین سلیمان چه نقش بود   خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد   فقیر یکه امروز بروح الله خان
آورده بود دیدیم بطور احلاف نشنوده اسلاف بر چنین کس پند میان عبد اللطیف قدس سره الشریف
بیاد آمد که روزی با این عاصی میفرمودند تا فقرا امید ندانید باشد بگفتیم با دنیا داران غرق عصیان اگر لحظه
هم مریدی فقرای صاحب کمال مشغول بهیچ نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نهی برای نیست که درو ایشان
حال مریدیش بزرگان ماضی نمانده اند چون ایشان را ببینید باطن تر شوید و این خوب نیست لغو دیاریم
منشر آن فدوی با آن عزیز بگوید که حکم شده است استغنا نماید الحمد لله تعالی العظیم و المنة الا الرحمة الکریم

هر جا که باشد اختیار دارد بعد ازین مارا و خود را از ملاقات نیاز دارد و وظیفه ایکه مقرر شده خواهد رسید رقعه ۹۳ آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استعفای این کار کرده بود از مطالعه روایات محکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود خوب سنجید حیله سازی کار پردازی نفس اماره بود و الا آرزو کسی نمیتواند بند کرد بیت

نفس اژدهاست او کی مرده است ۔ از غم بی آلتی افسرده است

الحمد لله که از دو و از بکر او برا نیستم سیما بنقصان راضی بودن از نفس است آن فدوی با اخلاص از فقرای کرامت اختصاص دعای خیریت عاقبت و رهائی از بند نفس بکناند خود هم سید صالح و کریم النفس است اگر بخضوع قلب بکند گنجایش وارد اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین آمین رقعه ۹۴ حسب الالتماس آن فدوی که عتیق الله خان بحال شد در و شروط بسیار است اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کند دوم آنکه بر احدی ظلم نرود و دهقانان ویران نگردد سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی و از امن پر سازد که مسافرین مترددین تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب قبول کند بعمل آورد بنی باشد بحث یشیروا الا خلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود هر کرا امیر یا چیزی میکردند عهدنامه چند چیز ازو میگرفتند یکی آنکه حاجب بر درگاه ندارد تا مردم بی تکلف احتیاج خود با او رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا و خلق خدا دارد سوم آنکه مرکوب اختیار نکند چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید احیانا اگر بنا بر کبر سن یا عارضه نتواند بمشورت مومنان از زکوة تا سه درم بگیرد زیاده ازین جائز ندارد پنجم همت مصروف بعد داد و در فیصل قضایا رعایت قبیله داری و آشنائی منظور نکند و دیگر هم شروط بسیار در کتب تواریخ و سیر مرقوم ماکه پیر و ایشانیم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا الصراط المستقیم و السلام علی اهل التکریم رقعه ۹۵ آن فدوی منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز یافته امروز برای رخصت بیارد تا از داعیه نا صواب اکبر ابتر که بامید امداد ایرانی غول بیابانی در هرات قریب قندهار مقیم شده باشاره والی آنجا بطرفی نمیرود و انتظار نام ضمیمه میکشد فهموده آید نظم

نرفت از دلم قول آن کاسه گر ۔ که میگفت با کاسه پر خطر
ندانم که سنگ سپهر قضا ۔ ترا بشکند پیشتر یا مرا

تدبیرش غیر از آنیک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ و محمد معز الدین بهادر را داشتن در ملتان با سامان بسیار گیا افضال مقدم

درویشان قبول کن دعا ما را [illegible] درویش دیر انگیز ما را درگاه [illegible] یا الله زنده دار [illegible] منتخب [illegible] البته دعا می شنون [illegible] نوعی از مار بزرگ [illegible] آن نفس خواستن [illegible] از گناه درگذشتن [illegible] روز مره از طعام صراح [illegible] بسبب اعتقادی بفرزند [illegible] درفت ست وازان مار دوحی [illegible]

آن یکبار ان بسکون ها ست [illegible] در کتب لغت دیده نشد [illegible] جمع حد بمعنی اندازه [illegible] بازدارنده بازداشتن [illegible] اطراف و نهایات فوجداری [illegible] نقد حال خود پیش حاکم بردن [illegible] مرکوب آنچه بران سوار شوند [illegible] منتخب [illegible] [illegible]

میسّر رفتنِ این فانی راضی بودن بصلح و تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفته میشود که بسیار نامدارانِ صاحب
داعیه که با فرو نشاندن نائرهٔ قتال دولت را بحسرت گذاشته و غم تلخی بسر برده جان بشمت داده اند یکی از ان جمله
داراشکوه بود اگر نصایح اعلی حضرت می شنید چرا روز بد میدید در حق بطرفین هم بود اما غرض آدمی را امنی گذارد
که تو می چند بآسایش برارد اللهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه و آله فی الاول و الآخر والسلام

رقعه ۹۶ فرزند فرستادهٔ امجد خان متضمن بی ادبیهای نوابهای امیر الامرا و پسر محمد مظفر بخشی پیش آن فدوی
فرستاده شد محمد یار خان بهجو من از خدا غافل حسب الحکم در باب قید نمودن مفسدان دار الخلافت و آینده تغافل
نکردن درچنین امور ضروری نبوی که فی الحقیقت دستی بر نگارد و فرمان هم میفرستم اگرچه درکار نیست **فرد**
چشمی داری و عالمی در نظر — دیگر چه معلّم و کتابت باید — از نوشتهٔ عمزی بری ظاهر شد که
محمد اعظم بسان خبر برادر شاهزاده بطریق ڈاک چوکی نشانده چه معنی دارد با آنکه افراد وقائع بدیش او میرسد عجب این مقدمه
بعرض ما نرسانیده شاید مانع باری نداده باشد اگر در کارها رسائی نیست چرا در مقدمات پادشاهی که نمونهٔ معاملات
درگاه الهیست می آید باو نویسد که این عبث خانگی را که در راه چیده است بر دارد والا سرو شهر خواهد شد استغفر الله ربی
من کل ذنب و اتوب الیه **بیت**
کبر نسیم و زیرکان را این بس است — بانگ دو کردیم اگر در ده کس است
انگشتری نگین مرد که بنابر ای قلیچ خان علیحده شده بود است اکنون چنین بخاطر میرسد که خطاب او چین قلیچ خان
بدارو غهٔ جواهر خانه بگویید که مهر کن طلبیده تمام خطاب او کنده بخان کو رساند **رقعه ۹۷** خطیکه روح الله خان
بآن فدوی فرستاده بود با طومار مطالعه در آمد اما مورث تشفی نشد نقشه بر طبق نوشتهٔ خود بفرستد و استدعای
بحالی کمی عبد الله خان کرده بی آنکه کاری ازو بظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن چون خان مذکور بر سرکار
عرض او مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از وکار دست بسته بگیرد تا این عنایت گرانی نکند
و کار یکه برای ابو الیب درخواست کرده اگر پیش از رسیدن او این قلعچه را میگرفت در جلدوی آن چنین رعایت
جا داشت حالا که خود رسیده دلیل راچه بهانه بخاطر اوست تغافل محض **رقعه ۹۸** امیر خان امسال ڈالی نذر
بریزه فرستاده چنانکه اکثر چیزها ضایع شده باید نویسد از روز روانه ساختن تا رسیدن سال میخواسته باشد اگرچه کار نیست **فرد**
حرم قانع نیست سیلی نه اسباب بزرگ — انچه باید کار دارم اکثری در کار نیست — **رقعه ۹۹** آن فدوی اعلم با آنکه میر خان

درگذشت اگرچه پا را هم باید گذشت ع تا نفس باقیست با او زندگی همواریست آن فدوی بدیوانِ دار السلطنت لاهور
که برادر اوست بنویسید که اموال آن مستوره بخشند تا تمام که نقد و قطعه و دامی و درمی بلکه پر کاهی فرو گذاشت نشود ضبط
و از خراج نیز بقیه هر چه تمامتر خبر گرفته و از تبعه بحقه [illegible] استقصا کرده هر جا نه چه باید در قید خود آورد که این
حقِ عباد است چه شخصی که خلیفه وقت باصلاح یا فساد رعایتی افزون از حدِ شرع نماید حقِ مسلمین پایمال کرده باشد
در ایامِ حیاتِ او برای پاسِ خاطرش این معصیت بر خود گرفته بودیم اکنون چرا باز نگیریم **بیت**

گفتگو بسیار شد خامش شدم
مسئله بسیار گفتم دم زدم

رقعه ۱۰۰ محمد خان احدی اضافه مرحمت شده آن فدوی ببخشی الملک حکم رسانند که در دیوان تسلیمات بکنانید و مخلص خان نایب بابت دیوان بناظم خواهد نوشت و مکرم خان اهر چه کرده نیست خواهد کرد **رقعه ۱۰۱** سرپیچ میتی به پسر محمد امین خان دادیم بصاحبِ جمعِ جواهر خانه حکم رسانند که دو سه تا آن قیمت مناسب آخر روز بنظر بگذرانند اگرچه ضابطه نیست سرپیچ بشخصی که از پانصدی منصب کم داشته باشد عنایت شود اما چون طفلست برای خوشی او چنین عطا مضایقه ندارد اعلی حضرت هم به پسر صلابت خان سرپیچ بخشیده بودند وقتیکه بسنِ تمیز رسید و بزرگ شد از بستنِ آن نهی فرمودند

رقعه ۱۰۲ فدوی درگاه حسن علی خان با فرزندزاده محمد معز الدین بهادر بر هم زدگی نموده بی اجازت بر خاسته آمد چنانچه شاهزاده گله او نوشته کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود **فرد**

کند تحمل بسیار مرد را بی قدر
کمان چو تن بکشیدن دهد گشاده شود

اعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئاتِ اعمالنا **رقعه ۱۰۳** فشانی که فرزند ارجمند بآن فدوی اخلاص پیوند نوشته بودند بمطالعه در آمد برای تتمه جاگیر خجسته اختر که بسیار دوست [illegible] مدعا کرده اند محال تجویز باید کرد و جهت تسلی چیزی بایشان بخشند

رقعه ۱۰۴ آن فدوی بخاطر خود بسنجد که رخصت فتح الله خان بکابل تا بدید که خوب نباشد اول اینکه صاحب لو دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب و بایده گو با روح الله خان همراه داده بودیم با خانِ مذکور هیچ سلوک میکرد که گویا او تعینه اوست با وجود دوستی و مدارات او و کم منصبی و جمعیت خود تاکید حضور در بابِ اطاعت با خانِ مسطور چنان حرفهای تلخ و تند میگفت که او پیشِ مردم خجل و سبک گردید چنین کس که سه هزاری شده و خطاب بهادری یافته بجای دور دست رود با مثل شاه بهادر با خبر و هوشیار باشند نمیتوان دید که چه خواهد کرد

اگر خاطر آن مخلص ازین مراتب جمع باشد چه مضایقه والا بودن او در رکاب اولیست **رقعه ۱۰۵** فدوی با اخلاص
زبانی محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که مهین پور خلافت مقرر شد و طلب سپاه بسیار شده جایکه این قدر
مناصب نامناسب و مواجب بیموجب بدون ملاحظهٔ لیاقت مردم مقرر شود و این همه انعامات و رعایات بیجا بظهور رسد
چرا نباشد حافظ قرآنند و فاضل بعرآن و لاتبذر تبذیرا هم یاد ندارند و تفسیر این گاهی سهوا هم نمی خوانند **بیت**

چشم باز و گوش باز و این ذکا خیره ام در چشم بندی خدا

دیوان هم محبوست و کشمیر وطن
فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان نیست **رقعه ۱۰۶** فدوی با اخلاص شب ابو الوفا عرض کرد که
اسباب جا نماز خانه مستعمل و فرسوده شده دیگر کارخانجات طیار باشد و همین کارخانه طیار داشتنی مندرس شود
از مسلمانی بعیدست بخانسامان و حکم رساند که هرچه در کار باشد با طهارت از ذرعه سرانجام نماید **ع**

حیف صد حیف که ما دیر خبر دار شدیم

رقعه ۱۰۷ فقیر شبینه بهره از علم ندارد و زاهد خشک معلوم میشود شاید که
این هم ریا باشد و اکثر اقوال و افعال وی یکی از انها نیز جست خلاف شرع بود در خلیفه وقت ما بین بیت المال است
هرچه بکسی و بدیه بروحلال است و اگر از محصول چند ده که بفتوای علمای ملت مشورت امرای شریک ملک و دولت
برای خود اختیار نموده و آنرا صرف خاص قرار داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بدرویش بی ریا و نزل
چه طور حرام توان گفت حشر به رسد اگر معقول گوید عرض نماید تا این مغلوب نفس هم معقول خود کند والا هیچ مبتدع باشند زیرا
که از خود چیزها بر آرند و نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله له ذنبه که هست مذهبان مبتدع را
در مجلس راه نمیداد بلکه ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آن بهار بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز مجال
گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم و السلام علی اهل الرضا و التسلیم **رقعه ۱۰۸** فدوی با اخلاص گله
فتح الله خان الحال نوشته اند تا وقت رخصت خان بنگو رسیده است که صحبت این فضول با پادشاهزاده برار نخواهد آمد
اما چه کنیم بارا بلو یا میگذارند و در ادای مطلب ابرام میکنند باری بانصد ذات فتح الله خان سه صد سوار
تا میتوان کم باید کرد و سیاهه کمی با بر طرفی خطاب بهادری بدفتر بخشی دوم داد و حسب الحکم با آن زیاده گو
نوشت که نمک حلالی همین معنی دارد که مرشد زاده را از خود آزرده کند و بالقای منت خدمت فروشی
که وضع سفله و بانی رسم مردان جاهل بنا موس ده مهین پور ولی نعمت سرگران نماید باستی باین وسیله بزرگ

۱ [illegible] یکدیگر ۲ غازی الدین خان بهادر ۳ سرجنگ [illegible] نوعی از سرباز دن [illegible] تمام تر برگشت گاه خود را [illegible] دیگری زند و کنایه از تعب و آزار هم

رضای ما بدست آوردی و بالتماس ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی مافات کند خوبست این ارشاد در حق او
بدهد و پادشاهزاده عرضه داشت کند این قلعه هم انشاء الله عنقریب فتح میشود اما فکر سنبتای شیطان هم تا
ضرور بخان فیروز جنگ برای سزای آن سزاوار سرخنگ بتاکید بنویسد که پیش از دستبرد دست جبارتش بند
مرد آخر بین مبارک بنده است **رقعه ۱۰۹** از منعم خان این کار خوب سرانجام نیافت و چنانچه باید از عهده
آن بر نیامد ناکرده کارست و بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و بکمی مراتب تنبیه نمود اگرچه من خود تربیت ظالم ع
پیرم و سرگشته و گم کرده ام ابونصر خان در لاهور هنگامه برپا کرده است و مردم آن شهر را بجان آورده
مگر سر عافیت او میخارد یا ملک ابی ملک دیده مراتب او را در بخشی نویسانیده بطلبد و آخر روز یا فردا بعرض رساند
تا بکمی منصب هوش آن بیهوش از سر بدر آید **فرد** باید نواخت فرق خران را بچوب بدبست بیرون نهند چون قدم کجروی ز راه
زبردست خان سپاهیست و در کار پادشاهی به از پدر در دار السلطنت لاهور عمل خوب کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را
تنبیه نموده اما کار آن بهار اخراب ساخته حسب الحکم متضمن تحسین و آفرین برنگارد و خلعت مهربانی برای او علیحده بکناند ع
که مزدور خوشدل کند کار بیش **رقعه ۱۱۰** فدوی با اخلاص کامبخش معامله نافهم را بخانه محمد اعظم شاه
باید برد و استعذار نموده باهم صفا داد ع دنیا نه متاعیست که ارزد بنزاعی **رقعه ۱۱۱** مقرب خان که بتسخیر
بیزاله مامور شده حسب الحکم در باب دستگیر کردن میندار او باید نوشت و تاکید نمود رفتن خان کور بر سرش درین وقت
که آن سیه مست باده غرور جریده از راهبری بنا بر نزاع با قوم برگی بقلعه کهلنه رفته بزودی ترقیم نمود غالب که
بر دوست باید و آن بیراه رو مسلم آزار را پاداش مکافات کند استغفر الله او چه کند هرچه میکند حق میکند و بجزای
کردار میرساند **رقعه ۱۱۲** آن فدوی فردا بباغ برود و گلدسته تفرج بدست آرد مردم چوکی امروز چه از سار
و چه غیر آن که همراه او خواهند بود در استرضاء خاطر او کوشیده سرور بر سرور خواهند افزود **مصرعه**
چون از و گشتی همه چیز از تو گشت **رقعه ۱۱۳** فدوی درگاه عالیجاه آمده اند محمد کامبخش را برای
استقبال باید رفت و بامرا که اسامی آنها بالمشافهه فرموده شد نیز حکم رساند **رقعه ۱۱۴** فدوی درگاه مخلص خان
بیمارست برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال پرسید این مردم غنیمتند سلیقهٔ عرض او
اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد جای آنست که جوهر دیانت و فدویت چنانچه باید دارد خدا شفا دهاد

۴ بازی دیگر بردن از حریف ای پیش از انکه او بازی برد
۵ ای باید نمود یعنی مرتبهٔ او کم باید کرد تا آینده را عبرت گردد
۶ کنایه از ننگ آوردن بود ح
۷ سرخاریدن کنایه از نومید شدن و اهمال ورزیدن و عاجز شدن در جواب خصم و حیله دیگر نمودن و خجل شدن ب
۸ یعنی منفعت او کنیم که مستحق گردد
۹ [illegible]
۱۰ معقول [illegible]
۱۱ مست [illegible]
۱۲ [illegible]
۱۳ [illegible]
۱۴ [illegible]
۱۵ [illegible]
۱۶ [illegible]
۱۷ [illegible]
۱۸ [illegible]
۱۹ [illegible]
۲۰ [illegible]

پیش امروز بنیاد مدۀ کجاست و در چه کار او در سطور او نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند سیپاره حفظ کرده بود
نشود فراموش کند تعهد قاسم خان در باب فتح قلعۀ جنجی که پادشاهزاده محمد کام‌بخش بحضور فرستاده بجنس پیش
آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا تمهید دل شکستن آن فدویست مردم دنیا برای اغراض نفسانی
چه چیزها که نمی‌گویند و چه شکستها که برای درستی کار خود می‌بندند اگر گرفتن رانای بیجیا و کشایش قلعه زود تواند
چه به ازین و الا سر دار خان هم کهنه عملست بد نیست باشد **رقعه ۱۱۵** فدوی درگاه فردا ملازمت شاهزاده
شاه عالم بهادر مقرر است بخشی الملک و مردم دیگر را با افواج خودها برای استقبال باید رفت و بآیین گزین آورده
چشم ما روشن ساخت **بیت** خوشا وقتی و خرم روزگاری که یاری برخورد از وصل یاری

رقعه ۱۱۶ فدوی با اخلاص دستخط دیوان بر عرضی که عین بنا شد در کار نیست این عین علت را از میان
باید برداشت هیم معتبری عنایت الله خان کفایت میکند باعتقاد ما حسب المسطور هم بر پروانه زاید است قولیست
مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بران مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان ناکارۀ انفصال
قضیۀ قاضی و دیگر مردم کشمیر نمیشود بحالی کمی معلوم **مصرعه** کلوخ انداز را پاداش سنگست
الحمد لله جنجی فتح شد رانای مردود گریخت گرفتنش هم چندان کار نبود اما با غماض کهنه عملان از دست رفت
چندی دیگر دکان سرد شدنی شان گرم ماند با آنها باید گفت که بخورید دنیا را پیش ازانکه شما را بخورد

رقعه ۱۱۷ فدوی نابدگاه این قدر تنگ گرفتن یار علی بیگ خود را از چه رواست نهی این امر در شرع نیامده
و مرتبۀ ولایت خود ندارد چرا بر گلوی او انگشت نوا عمل میکند و بار او خود را از زبان در مردم میسازد آدمی باید که مقبول
هر قوم باشد اما او هم چه کند که این هم باختیار خود نیست **فرد** بخت و دولت بزور بازو نیست
تا نبخشد خدای بخشنده اعلی حضرت از طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقعۀ دولتخانۀ
دار الخلافت از آراستگی اشجار و پرورش اثمار و صفای آبگینها و خاص و تربیت نهالان و انهار توجه مفرط بود
و تا ایام اقامت دار الخلافت این مسافر نیز بر بینها نظری میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود رفته در زینت
و شادابی آن موکد بوده هست چه بهتر و الا احالا می‌باید هر روزه یکبار خود رفت و کما ینبغی مقید تربیت و تصفیه
عمارات قلعه مدیا نعن بوده کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعۀ مبارک و صاحب آباد و اعز آباد و نور بادی

و سهرند باغها که تعلق بهمشیرهٔ عزیز القدر دارد و غیرها بقید انهار و اشجار از وقت بیرون آمدن این فقیر تا حال باتفاق بیوتات کالمعاینه شده بنگارد و نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پایین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع نموده عرضه داشت کند تا حقائق با حسن وجوه معلوم شود و زرها در عمارت شکست و ریخت برای ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابهٔ دل نکردیم و همچو اطفال عمر بلهو و لعب باختیم **شعر**

صرفت العمر فی لهو و لعب
فاها ثم آها ثم آها

رباعی

افسوس که عمر رفت و هشیاری نیست
در راه امید خویشتن یاری نیست
گفتم که چو بیدار شوم روز بود
هیهات که روز رفت و بیداری نیست

قید مدعی که خلاف شرعیست آنهارا از دست این پابند رهائی باید داد و بقاضی القضاة رجوع کرد تا موافق شریعت غرا انفصال دهد و حیف و میل بر کسی نرود و الحمد لله که قاضی ما متدین است و صالح و متقی چشم بر این و آن ندارد و در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد از حضور بحکم القاضی

شجاعتخان ناظم صوبهٔ احمدآباد باضافهٔ هزاری هزار سوار سرفراز شده باو باید نوشت **فرد**

این قدرها که دیدهٔ جزویست
کار کلی هنوز در قدرست

اگر در کار پادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانیست و در تنبیه مفسدان و استمالت زمینداران همچنین سعی جانی بعنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و مرتبهٔ بلندتر ازین مرتقی خواهد گشت **نظم**

نردبان این جهان ما و منیست
عاقبت زین نردبان افتادنیست
هر که بالاتر رود ابله ترست
استخوانش خردتر خواهد شکست

رقعه ۱۱۸ شجاعتخان درگذشت انا لله و انا الیه راجعون آدم کاردان بود و در گجرات عمل درست داشت صوبه داری جهت آن ملک تجویز باید کرد و دو سه کس بجای خود سنجیده عرض نمود عالیجاه هم رغبت دارند اگر پادشاهزادگی را کار نفرمایند و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد میتوان داد بالله التوفیق و الیه الارشاد درین مقدمه بهتر از خیراندیش خان دیگر کسی نیست اما میگویند که چشمانش از کار رفته باری او را یا دیگری را مقرر نمایند عتیق الله خان هم بد نیست مقدمهٔ ابراهیم خان و کشمیریان حفظ الله خان خوب نوشته و مآل اندیشی را دخل نداده **بیت**

حیف برین دانش و آیین او
کور شده دیدهٔ حق بین او

در باب دینداری تحقیق حق از دست دادن چه معنی دارد ازینجاست که گفته اند قاضی و امین تحقیقات

متعصب باید کرد که بیک اقرار و انکار مقدمه تمام نکنند و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و عتابات غالب منظور ندارد از این قسم مردم بیشتر هم کم بودند و درین وقت که ایمان ضعیف و شیطان قویست خود کجا

رقعه ۱۱۹ در امتثال احکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار میرود هزار سوار از تابینان او کم باید کرد تو کیل هم چشم نمائی نمود حلم ما کارها برهم میکند

ع راست ناید خواجگی با بندگی

رقعه ۱۲۰ روح الله خان در جواب صدور احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آن طرف کرده است تا از سر رشته کیفیات پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر و چه آنچه حالا از تغییر مسعود خان بدنیت ضبط شده دریافته بعرض رساند آنچه خالصه مقرر شود برای آن امین کروری تعین نماید و آنچه جاگیر قرار یابد بپروانه بدهد و هنگام ضرورت جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه درکار شود بفرستد باید نوشت سزاولی تعین نمود که بیلداران با خزانه باو برسانند و نشان فرزند بهادر که بخان مذکور نوشته اند حواله وکیل باید کرد یا در خط خود منطوی نموده باید فرستاد دبل حرف آخیر بهتر این مرد از ان جماعت نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشد آن همه فروتنی برای آوردن مطلب خود بود اندرون هم شاید که صافی نباشد برای او فهمیده عرض میکرده باشد

فرد

از اختلاط چسپان بیگانه کی شود خویش
هرچند پیچانه تنگ است جز و بدن نگردد

رقعه ۱۲۱ ذوالفقار خان ظاهرا سزاولان برای بردن توپخانه تعین ساخته روح الله خان او درین کار متردد نموده اگرچه آن هم کار پادشاهیست اما بخان مذکور بنگارد که تا فتح قلعه توپهارا بکار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاولی آنها معتبر نشمارد و طرح قلعه و مورچال فرستاده او نظر در اینمعنی که برای مورچال مقرر کرده است خوبست به چندین وجوه بر اضلاع دیگر فوقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم میشود که آن طرف ظاهرا زمین سنگلاخ باشد نقب زدن متعذر خواهد بود باید دو سه دمدمه سرکوب برپا کرد تا از تصادم ضرب توپها تزلزل در ثبات محصوران ارکان قلعه افتد و بزودی این عقده گشایش یابد و زبان هم درین ماده میفرستیم و آنچه باید بتمنای خود مزید تاکید نمیتوانیم

بیت

بامیدهای چنین شاخ شاخ
مبادا هم چشم گشایش فراخ

استغفر الله استغفر الله

رقعه ۱۲۲ از افراد فرستاده سوانح نگار لشکر فرزند زاده بهادر معلوم شد که شکر الله خان با وجود نزدیک نمودار شدن غنیم بشرب خمر مشغول مانده خود سواری نکرده کسان را بتنبیه آنها فرستاده و شب بخانه نوازش خان رفته از شام تا بام او

بخوردنِ شراب و تماشای رقص گذرانیده با متناع محترز و ممتنع نمیگردد و برین ممنوع قصدِ اصرار دارد از انجا که
سوانح نگاران برای اغراضِ نفسانی چیزهای بسیار بر خانه زادان بی گناه تهمت می بندند باید که آن فدوی بدیوان
بر نگارد که همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد **رقعه ۱۲۳** بفتح الله خان بنویسد که حسن خدمت
مفصل از عرائض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما این جانفشانی را بخدمت فروشی مبدل
نکند و باز زده کردن سر کردهٔ مارا سر گران نماید **رقعه ۱۲۴** مستمند خان فردیکه مشعر خرابی جاگیر خود بسبب [illegible]
دزدان بمهر خود نوشته فرستاده بنظر در آمد التماس مامور شدن معمور خان بگوشمالی آن گروه شقاوت نشان
کرده است حسب الحکم بخانِ فیروز جنگ باید نگاشت که چون غنیم بسیار است خلف الصدق خود را بجمعیت شایسته
بآن طرف بفرستد **رقعه ۱۲۵** سید سعد الله مکرر خطوط بما فرستاده اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح نگار
بندر سورت را تغییر باید کرد و خلف حکیم اشرف متوفی را خدمت دار الشفا مقرر نموده باضافه نویسد
قوت دل بخشید بسید باید نوشت که بعد ازین در مقدمات اهل خدمات که بفحوای آیهٔ کریمه وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ الآیه در حقیقت ظالمند دخل ننموده باشد هر چند این طایفه بر غیر ظالم نباشند بر نفس خود ظالمند
در هر ورق مستدعی بودنِ خود بدعای موت فی الله وانموده اند حقست فِي هٰذِهِ الْمَوْتِ حَيٰوةٌ این نیازمند
درگاه بی نیاز هم همیشه این آیهٔ کریمه اللّٰهم فَاطِرَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا
وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ورد دارد و در معنی یلقی قبل لقاء الانبیاء والاولیاء اجمعین صورتها بجامی آرد اگرچه
فضلای حضور نکات عمده گفته اند اما چنانچه باید تشفی نمیشود آن معرفت آگاه بر تحقیق خود بنگارد والسلام
رقعه ۱۲۶ تیر رسیدن بیاقوت و بعد تحقیق نشانه شدنِ بدبخت کوکهٔ محمد کام بخش خود آن فدوی را معلوم
شده باشد چون تنبیه آن و جدا کردن پادشاهزادهٔ نادان ضرور بود کردیم و بر سر آن بئس القرین آنچه
آوردنی بود آوردیم وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا **فرد** صحبت سفله چو انگشت نماید نقصان
گرم سوزد بدن و سرد کند جامه سیاه   بشومی همصحبتی او پادشاهزاده هم گمراه چند حیله گر خیمه اش
به تیاقداری باید نشاند و از حال او خبر باید داد **رقعه ۱۲۷** خان جهان بهادر باین چستی اول مثل کهنه
عمالان درین مهم سستی پیش گرفت هر گاه از حضور تاکید شدید شد خواست که تلافی مافات نماید نتوانست

مکتوب الیه ۱ ازینجا خطاب ۲ یعنی [illegible] ۳ [illegible] ۴ ای [illegible] ۵ ای [illegible] ۶ ای اراده ۷ [illegible]

۲ دین نگینه [illegible] آنان که ظلم کردند بر [illegible] بر شمار [illegible] ۸ درین [illegible] ۹ یا آفریننده آسمان و زمین تو ئی ساز کار من در دنیا و آخرت مسلمان بمیران مرا و لاحق کن بصالحان ۱۰ نکات [illegible] یعنی سخن باریک و لطیف ۱۱ برادر رضاعی [illegible] آنرا رضیع گویند بفارسی همشیر و همشیره گویند

۱۲ [illegible] ۱۳ [illegible] ۱۴ [illegible] ۱۵ [illegible] ۱۶ [illegible]

این همه خرابی بی اخلاصیست چون نباشد که بدتر ازین عملِ زشت عملِ دیگر نیست اِنَّ المُنافِقینَ فی الدَّرکِ الاَسفَلِ مِنَ النّار بهر چیزی برای تسلیِ او باید نوشت و ایمای ازین معنوا هم کرد تا چشم وا شود و تنبیه شود اگر چه ممکن نیست که دشمنِ جان تو نیست اَعدیٰ عَدُوِّکَ نَفسُکَ الَّتی بَینَ جَنبَیکَ کی بطورِ خود میگذارد که این کس گوش بحق و حقیقت دارد الٰهی از بندِ نفس برهان ما را در تبعیت و میران **نظم**

مهربانی دیده و آن لطفِ نخست
آنکه کردی گمرهان را باز جست
هم دعا از تو اجابت هم ز تو
ایمنی از تو مهابت هم ز تو

رقعه ۱۲۸ امیر الامرا بجوار گذشت از مردمِ قدیم همین یک کس مانده بود اِنّا لِلّٰه و اِنّا اِلَیهِ راجِعُون مطالبه هم دارد بدیوانِ بیوتاتِ آن صوبه برای ضبطِ اموال باید نوشت که بتقیدِ تمام بضبط آرند و از مردمِ او بزور و گرسنگی هر قسم که میسّر آید مبلغهای پادشاهی بگیرند و دیوانِ مرحوم را فهمیده میگویند بشرطیکه خدمتی رعایتها کرده خواهد شد و حقیقتِ پسرانِ مغفور بعرض باید رسانید بدیگری هم درین باب گفته ام اما بکمالِ رعایتِ قبیلهٔ او نوبتِ ثانیِ آن فدوی باین امر مامور گردیده یقین که بروی مرضیهٔ خود براستی و درستی ظاهر خواهد کرد امان الله خان هم برای این کار بنیّت متعین باید کرد و مراتب بعرض رسانید که اضافه داده و یک عنایتِ دیگر هم بخاطر هست بنیّت او بعمل می آید **رقعه ۱۲۹** این کار بیوسف خان مقرر شده مجوزِ آن مخلص هم خوب است اما سپاهیست حقیقتِ عملداریِ او معلوم نیست بران فدوی هر چه منکشف باشد عرض نماید برای دیوانیِ برهانپور شخصی دیانتدار مطلوبست الاهمّ فالاهمّ **رقعه ۱۳۰** مکرم خان در چه کار است باوجودِ اشتیاقِ زیارتِ حرمینِ شریفین توقف از چه راه بهتر ازین **بیت**

حج ربّ البیت مردانه بود
حج زیارت کردنِ خانه بود

اللّٰهُمَّ ارزُقنا خیر **رقعه ۱۳۱** فرستادهٔ فرزند زاده بهادر باید گر اما پیشتر وکیلِ ایشان را گفت که بدونِ عرض نفرستاده باشند والسلام **رقعه ۱۳۲** امر شد قلیچخان صفا و خالی از تمرّد نیست این کار اگر باو گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرفِ خود بسر معدمه که فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنیده باشد فوجی برای تنبیهِ قزلباشان او هم باین تعین باید کرد و خان بهادر حمید چه طور ست این عاصی میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصهٔ ظلمی نشود اما از نجا که ملک بی سیاست نمی ماند و ریاست بی سیاست راست نمی آید بعضی جاها احکام موافق آن وقت

۱۲ معذرت تهنیت که برای تنبیه قزلباشان حکم فرموده

بغلبهٔ نفس بی اختیار صادر میشود و از علما مسئله پرسید الحمد لله که نیت خود بخیرست شاید که نگیرد انما الاعمال بالنیات حدیث صحیحست و بسر حد تواتر رسیده

رقعه ۱۳۳ خواجه عبد الرحیم رحلت کرد دیندار بود و از جگرداری بهرهٔ تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود خنجر ولایتی در کمر داشت بنظر آمد گفتم خیلی خوش طرحست در جواب عرض کرد که نام این بلا زحمت پرسیدم چیست گفت رافضی کش فرمودیم که در سرکار والا هم سه چهار بهمین طرح و نام طیار سازند از کمر برآورده نذر کرد و عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیاز محقر در سرکار اشرف باشد و رفته آداب بجا آورید احوال پسران او معروض دارید یا بعنایت ایشان خان بگوید که او عرض نماید تا بقدر هر یک عنایت کرده شود

رقعه ۱۳۴ خان جهان بهادر در گذشت انا لله وانا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافلست و نفس تا کجا بر وی غالب درین ایام صوبه داری دکن میخواست بچه دلگرمی آرزوی آن میکرد آری کار نفس بدتر ازینست

نظم

شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست
دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست
کم نگردد سوزش این خلق سوز
هم نگردد ساکن از چندین غذا
اینت آتش اینت تابش اینت سوز
چونکه جزو دوزخست این نفس ما
غیر حق خود کی کمان او کشد

عالمی را لقمه کرد و درکشید
کو بدریاها نگردد کم و کاست
سنگها و کافران سنگدل
تا ز حق آید مر او را این ندا
حق قدم بر وی نهد از لامکان
طبع کل دارد همیشه جزوها
قوتی خواهم ز حق دریا شگاف

کشتن این کار عقل و هوش نیست
معده‌اش نعره زنان هل من مزید
هفت دریا را در آشامد هنوز
اندر آیند اندران خوار و خجل
سیر گشتی سیر گوید نی هنوز
آنگه او ساکن شود از کن فکان
این قدم حق را بود کو را کشد
تا بسوزن برکنم این کوه قاف

او تعالی توفیق کرامت کند و ازین تیره روزی رهائی بخشد بحرمة محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام

رقعه ۱۳۵ مکتوبی که نصرت جنگ بآن فرزندان فرستاده بود بمطالعه درآمد برای داود خان نوشته است و در اظهار خدمتگذاری خود نموده در جواب چیزی باید نوشت قبل فتح قلعه امیدوار داشت بعد ازان شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود در میان خود امکان ندارد دیگر برای مصالح قلعه گیری ابتر حکم رساند که هرچه ضروری باشد بفرستد و بقلعه داران آن طرف نیز بنگارد که آلات توپخانه از خزانه

۵۱ حدیث متواتر آنست که روایت کنند آنرا در هر زمان این قدر مردم که نزد عقل اجتماع ایشان بر کذب محال باشد ۱۲

۵۳ بالکل کوچ کردن ۱۲

۵۵ حربه ایست معروف ۱۲

۵۶ ای چند قدم پیشتر رفته بجا آورید آداب پادشاهیست ۱۲

۵۷ هر آینه ما از آن خداییم و ما بسوی او باز خواهیم گردید ۱۲

۵۸ از مرگ غافل بود ۱۲

۵۹ سخره بفتح اول بر وزن مهره یعنی بیگارست که کار [illegible]

۶۱ فارسی قدسی الله عنه

۶۲ در بخاری و مسلم [illegible]

۶۳ ای ضرر و مواخذه نکند

ورام جنگی و گوله و باروت بلشکر خان نصرت جنگ برسانند الحکم لله الواحد القهار و یفعل الله ما یشاء

رقعه ۱۳۶ از عریضهٔ سپهدار خان واضح شد که بی مهابت بنبر اسید الحمد لله علی ذلک هزاری ذات و هزار سوار تابینان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر و اسپ و فیل ارسال کرده برای همراهیان هم اضافه تجویز نموده فرزند را ازین مژده مسرور ساخت و وکیل را هم اگر رعایت ضرور باشد باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل

رقعه ۱۳۷ پنج زنجیر فیل که ای فرزندزادهٔ بهادر برآورده ایم دو زنجیر ازان میان خوش کرده حواله وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه هم عنایت شده از جواهر خان خبر بگیرد

رقعه ۱۳۸ سوانح نگار روز بر دست خان در باب سید میرک چیزها نوشته اند اصلی دارد یا نه او خود را در صحابه تدین میکشد از عنایت الله خان بپرسد از صالح خان صوبه داری اکبرآباد خوب انجام شده است گوپال سنگه را هم در باب اعانت او باید نوشت و بخان فیروز جنگ تسلی نامه قلمی ساخت ع چنار تا بکجا عیب مفلسی پوشد

رقعه ۱۳۹ هنگامه که بر اهتمام خان هجوم گذشت از غفلت همین دوست و نه باید داد دل پشت و کمر او بچوب بی توجهی باید شکست همچو آدم متدین خبردار کجا بهم میرسد آنها را چنان فربه کرده اصطبل را بخو رونق داده بود که بگفتن راست نمی آید اللهم اغفره و ارحمه و انت خیر الراحمین بسیف خان در باب تنبیه مفسدان بتاکید بنویسد مساعده هم مرحمت شده محل انتظار نمانده الاهم فالاهم

رقعه ۱۴۰ همین پور خلافت برای اضافه پسر چارمین نوشته اند ظاهر اسواران رفیع القدر زیاده اند برابر باید کرد و افزونی ذات خرد بر بزرگ صورت نمی بندد بپاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد میان صوفی خان نه هند و صحبت برا زینت هذان خصمان اختصموا فی ربهم الآیه تهدید بهند و باید نوشت

رقعه ۱۴۱ روح الله خان بان وضع زرها ادا کرد این مسرف بالدار نخواهد با این روش زر جرمانه بقسم کند غلطست را از جاگیر وقتی میگیرند که منصب دار را در حضور استعداد ادای آن نباشد وکیل انشان را همین وقت مبلغ پادشاهی بگیرد و اشرفهای مار نصیب این پاپی باقی نکند اعلی حضرت طاب ثراه برای زر جرمانه تقید بسیار میکردند فوراً چیلهای شریر و شدید تعیین نموده زرها را بمعرض وصول درمی آوردند یاد داریم که روزی از جعفر خان ایامیکه بمنصب وزارت سرافرازی داشت در غسلخانه نشانده اشرفیها

گرفته بودند خان مذکور از داروغهٔ غسلخانه که تحصیل زرهای جریمانه هم باو تعلق داشت بد شده در ایذا و
اضرار او کمر بست آن حضرت برادرانه مهربان فرمودند که بعد برخاست دیوان با هم صفا دهند و داروغه را
از خان مذکور دو شاله بدهاند رقعه ۱۴۲ پیشکار صدر الصدور مستحقین اکثر بحضور می آرد مگر غرضی در میان
دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد رقعه ۱۴۳ امروز تربیت خان برای دو سه منگباشی که درین
یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دو سه پیچ مرصع عنایت شود بخان مذکور باید گفت با آنکه عمری
در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته این قدر نفهمیده اند که این جماعت درین عرصه نیستند که چنین عنایت
دربارهٔ ایشان بظهور رسد جیغه مرصع برای خاطر او و دلگرمی کار پادشاهی مرحمت شد جواهر خان هر ساله خواهد رسانید
منه الامداد و التایید اما آینده در حق منگباشیان چنین عرض نخواهد کرد و اگر از کسی کار پادشاهی در
بظهور خواهد آمد و خدمت پادشاهی بتقید تمام خواهد نمود بانعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن
اسپ بکار سرکار والا بعطای اسپ سرفراز و دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۴۴ تربیت خان هنوز محتاج
تربیتست زر که برای احشام قلعجات گرفته است از خارج بسمع رسیده که از روی حساب بکسی نداده انچه نگار
زبان کار چه میکند او را خود برای همین مقرر نموده شده این جماعت باغراض نفسانی کارهای عمدهٔ پادشاهی
برهم میکنند و روی خود سیاه نموده در تحریر اخبار تجاهل مینمایند قلعجهای مستحکم بستن مفسدان بزرگ و نگاهداشتن
عیسوی خان از چه راهست اگر از اول خبر شود هرگز تا باینجا نرسد بعد عزل جاگیر این برادر زادهٔ برهان الملک خان
که از بی جاگیری نالش دارد باید داد ظاهرا در لشکر ست سبحان من کور حسب الحکم بتهدید باید نوشت که این صورت
چرا باین معنی بوقوع آمد و بچه دماغ کار مد نظر نداشت طلب احشام که نخواهد رسید و غله در قلعجات نخواهد بود
روزداران برانا مردان غالب خواهند آمد آن وقت شما کجا خواهید بود قاپوچیان اگر طلب گرفته سرگرم
کار مانند غنیمتست میدانیم که بی این خیال چه امکان دارد جهت غرض خویش کارهای ولی نعمت که
فی الحقیقت کار خداست برهم نمودن و بر بندگی دو روزه حق مردم مجاهد پایمال کردن که در ضمن آن تقویت
کفار خسران مآلست آیین کدام مومن نمک حلالست بهر حال قبض الوصول طلب از تمامی احشام گرفته
بفرستد و در صورت خلاف آن سزای خائنان معاونان بی دینان بر خود لازم داند که وان

کاف و فتح بای ابجد و کسر شین معجمه و سکون یا در ترکی سردار هزار کس ۱۲ کوبند یعنی کمیدان ۱۲ ۲ ادیرش دویدن ۱۲ ۳ یعنی حق و رشان ای در حق ایشان ۱۲ ۴ جیغه چیزیست از زر که بر دستار گذارند و آنرا کلگی و کلغی گویند ۱۲ ۵ ای از دست مرد کرد و قوت دادن ۱۲ ۶ سقط بفتحتین آنکه افتاده باشد از چیزی

[illegible]

نفاق ۱۲ بس ۱۲ نظام ۱۲ [illegible]

[illegible]

لا یهدی کید الخائنین رقعه ۱۴۵ امین ست بدستی مجوز عنایت الله خان که از حضور مقرر شده
رفته بود چه کرده مصرعه هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد قوت مقاومت هم نبوده چه کند
ناچارست اما اگر چنین بود چرا برخاسته نیامد اگر تنخواه نمیدادند آمدن خود میدادند باو هم از طرف خود
تاکیدی بنویسد رقعه ۱۴۶ مهابت خان حیدرآبادی ظاهرا در لاهور درگذشت و غیر از نبیره که پدرش
بحضور پدر رحلت کرده وارثه دیگر ندارد بدیوان بیوتات آنجا بنگارد که اموال و بهوشیاری و دیانت داری
تمام ضبط نمایند که بیت المال حق عباد دست خلیفه امین و نوکران گماشتهای خلیفه اند جز مستحقین و ضعفا
دیگران ادران نصیبه چه حساب رقعه ۱۴۷ مرحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دامن جامه
آن قدر دراز داشت که پا بنظر نمی آمد بمجرم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوته عمل فرو کند آن فدوی
باو بگوید که دامن بدستوری که در حضور مقررست همان قدر داشته باشد والا قدم در غسلخانه نگذارد مرد را
باید که الفت با لباس ساده بر کار داشته باشد زینت و تکلف خاصه زنانست و بهمانها می زیبد و حرفهای
دیگر هم مناسب این مقام بطریق موعظت بگوش او باید خواند رقعه ۱۴۸ ما که پان نمیخوریم این کارخانه هم
رنگی دیگر گرفت و آبدارخانه هم باب و تاب نیست هوشیاری و خبرداری دار و عمدها آنست که همه وقت
همه جا کارخانجات عهده خود بتوزک آراسته دارند تا وقت کار مجرای آنها ظاهر شود و نفاست مزاج
و پاکیزگی طبع آنها بر ما هویدا گردد و همه مردم بینندگان شان دولت خداداد ما معلوم کنند و رونق
و شکوه او معاینه نموده ناتوان بنیان پست گردند هیهات هیهات دعوی فقر و این همه مباهات
حقا بحساب ناصواب و رب الارباب عاقل خان حاجب الحکم که در باب بنا نمودن قلعه دار الخلافت
بمهابت خان صادر شده خوب نوشته نوکر همچو باید الشکر لله و المنة رقعه ۱۴۹ اسد فدوی درگاه وزارت خان
عبدالرحمن درگذشت برای دیوانی مالوا چند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده باشند رگهناتهه
سعدالله خانی در احیانی که راتق مهمات دیوانی بود میگفت که کار سرکار والا بکسی باید فرمود
که جوهر کاردانی و دماغ معامله آبائی داشته باشد نه علیل غرض رقعه ۱۵۰ آن فدوی مدار المهام
حسب الحکم قضا جریان بفرزند عالیجاه قلمی نماید که از نوشته نیکنام خان بعرض رسید که شاهزاده بسر

ازان نمایند
[illegible] ضعیف
ای ناتوان
[illegible] لطفش
[illegible]
[illegible] لغت ترکیست
[illegible] گرانمایه
شدن
[illegible] مرتبه و عظمت و شوکت
[illegible] شکوه بضمتین و واو مجهول مهابت و شان و شوکت
[illegible] از طرف مهابت خان
[illegible]
[illegible] دادن
[illegible] صنعت چیز اسم

بابنا برم [illegible] منور [illegible] ای

[illegible]

دیوان قدیم خود را بر آورده فهم و زندگانی رسا دارید مختارید حالا با فضائل خان میر هادی مزه نماند
عنایت الله خان او اسطة المطالب ایشان کردیم باید داشته باشند که کوکلتاش خان رحیم النظامت دکن
و روح الله خان هنگام صوبه داری حیدرآباد مصدر بعضی اداهای نامناسب شده بودند مصلحة چندی معاتب داشتیم
و آخر نظر بر قدم خدمت با نها در ساختیم از زبان اعلی حضرت شنیده ایم که عرش آشیان اکبر پادشاه
روزی میفرمودند که ٹوڈرمل برای تقریر و تنظیم امور ملک و مال شعور تمیز دارد اما غرورش خوش نمی آید
ابوالفضل با وجود بد شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت که نواختهٔ را نمیتوان بر انداخت لهذا با آدم کار
چار ناچار باید ساخت **فرد** خدای راست مسلم بزرگی و انعام — که جرم بیند و نان بر قرار میدارد

رقعه ۱۵۱ خان فیروز جنگ کار خود را ناتمام گذاشت با وجودیکه فرزندزاده از برهان پور آمده
به دیدنش نرفته روانهٔ برار شد و لفظ سپه سالار که مینویسید از نوشتهٔ وکیل معلوم شده یا خبر غیبیست درین ماده
نه فرمان رفته و نه ما گفته ایم بنماید که منصب سپه سالاری از کجا پیدا کرد

رقعه ۱۵۲ محمد باقر داروغهٔ کچهری
دیوانی در گذشت و شکار خان از زبان مردم عوام است روزی در سواری شنیدیم که این را به نسبت او
مردم چه قدر بد میگفتند مگر گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت باز آید سود نکرد و جزای اعمال حقست
خود بهتر میدانند که بر سر آن رفته چه گذشت و بر سر این رفتنی چه خواهد رفت نفس اماره نمی گذارد که آدمی
عمل صالح بکند و زاد عقبی بر دارد و گرنه همه میدانند که ظلم کردن بدست پیش آوردن ظلمه بدتر از آن
گرسنه را خدمت دادن غربا را کشتن است و دیده و دانسته از عهدهٔ باز پرس آخرت که در شک است
بر آمدن مشکل چه جای یقین داشتن جاگیر باید داد اما خدمت نباید داد **ع** داد داد از دست غفلت داد داد
غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکانی چیده بدر دستی متهم گردیده بر آوردنش ضرورست **بیت**
این نه مردانند اینها صورتند — بستهٔ نانند و مرد شهوتند
جهلای متبذل مزاج مختل اقوال باطل و ارند ایمان کو و اسلام کجا

رقعه ۱۵۳ عالیجاه تتمهٔ طلب که در سرکار والا دارند التماس تنخواه
بر پرگنه لودهی کرده اند باید نوشت یا بوکیل گفت که تتمهٔ طلب ایشان اگر خواهد ماند چه مضایقه در حساب
مطالبه و نقدی قیمت جواهر و غیر آن محسوب خواهد شد سودای سوداگرانه نیست اعلی حضرت یاد

[illegible]

بر چهارم حصه از جاگیر پادشاهزادها و امرا موقوف میداشتند در عصر ما همه ضابطها بی ضابطه شد بعضی
اوقات جمدة الملک بجای خود میگفتند که ما بکار بیرونجات گاهی مامور نشده ایم اگر گاهی اتفاق خواهد افتاد
مردم ترکیب محنت و تردد ما را خواهند دید این معنی زبانی هرکارها باللفظ بعرض والا رسیده بود درینولا که از
عرائض منهیان معروض شده که غنیم لئیم بر ذو الفقار خان هجوم آورده رسد نمیگذارد و عرصه بر خان مذکور
تنگ و کمک طلبست حکم والا بنام جمدة الملک عز اصدار یافت که بکمک پسر خود را زود برساند چون در رسیدن او
اهمال واقع شد شقه بخط انور صادر گشت که ایشان خود را عاشق پسر میگرفتند حالا که بر و عرصه تنگست
در زود شتافتن تساهل چرا مدعی شدن دیگر و در دعوی صادق برامدن دیگر است ع دیگر بجود منازکه ترکی تمام شد

رقعه ۱۵۴ فدوی قدیم الخدمت با آنکه عمری در حضور تربیت یافته و خدمت کرده گمان ضابطه دانی
و شرائط انسانی در حق او بیشتر ست باوجود این همه اهانت منصبداران پادشاهی روا میدارد و قول آن کامل
سعدی یاد می آرد **بیت**

من و تو هر دو خواجه تاشانیم
بنده بارگاه سلطانیم

عجب عجب از معقولات سعد الله خانست که الف بصورت قلم و نون بشکل دوات دیوان که بصفات
ملکی آراسته نباشد دیوبیست قلم و دوات پیش نهاده یا حیوانی یا تصویری از نقش عقل و هوش ساده بعد
ازین احتیاط لازم داند و باعتقاد خود نوکر درگاه والا را نیز همچشم خود شمارد و امتیازی که میباید مراعات
آنرا نامرعی نماند **رقعه ۱۵۵** فرزندزاده محمد عظیم امروز عرض کرده اند که پرگنه لشکرپور در جاگیر شاه
عالیجاه مرحمت شود از ایشان باید پرسید که این خیرخواهی بچه امید در خاطر گذشته اگر شاه ایمائی این مطلب
بآن فرزندزاده کرده اند چه مضایقه و الا ازین خیالات درگذرند که اخلاص دلی نمی افزاید بل افزایش غرور
و پندار است شاید کفی بالله تعالی وکیلا و انا ادعوا ان یرحم کلهم و یدخلهم ظلا ظلیلا **رقعه ۱۵۶** خبر مرگ
مخلص خان شنیده باشید از شرائف انسانی و جوهر خدادانی و همه دانی او خط بر میسم اشتیم رضی الله عنه
این مرگ از شدائد بسیار دارد و فوائدش ناپیدا ر دل آگاه و چشم بینا گو شخصی شکایت گونه پیش ما گفته بود
که این مرد کسی را بهتر از خود نمیداند جواب داده ایم که بهتر از خود کسی را نمی یابد **رقعات بنام خانزاد خان**
بهادر فیروز جنگ رقعه ۱۵۷ خان فیروز جنگ یکرنگ من میخواستیم برای عیادت آن دولتخواه خود

بلیلیم اما بچه رو و کدام نظر مشاهده نمائیم لهذا سیادت خان را نیابتهٔ فرستادیم تا بچشم ما به بیند و اظهار
مافی الضمیر کند از میوه های نورس آنچه اینجا بهم میرسد انگور است اما اطبای یونانی برای آن عمدهٔ مخلصان
مزاجدان حضور میگویند لهذا بر خود هم ناگوار کردیم انشاء الله تقدس بعد صحت کامل و شفای عاجل یکجا میخوریم فرد

یا رب این آرزوی من چه خوش است
تو بدین آرزو مرا برسان

رقعه ۱۵۸ خان فیروز جنگ یکرنگ من

تفریق فوج لا علاجست و قدوم زاده از حضور کرامت گنجور بنظر شد که بانعامات و ادرارات امتیاز یافته باز پیش آن و التخواه خواهد رسید فرد

هان مشو نومید چون واقف نه ز اسرار غیب
باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور فرد

آنچه دل از فکر آن میسوخت هیچ خبر بود
آخر از بیمهری گردون بهم ساختیم

رقعه ۱۵۹ خان فیروز جنگ یکرنگ من

الحمد لله در دوری قلبی نیست بیت

گر در یمنی و با منی پیش منی
ور پیش منی و بی منی در یمنی

از احوال شمار روز بی اکثر اطلاع میداده باشند تا که مواصلت صوری دست دهد خانزاد عنایت الله خان را اندیم ایم جا بالی و خالیست ع

شاخ گل هر جا که روید هم گلست

رقعات بنام ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ

رقعه ۱۶۰

نصرت جنگ بی ریو و رنگ من راول این ملک قلمرو فرماندهان دهلی بود و برهمنان متغلب از تصرف اینها بر آوردند و ایشان از انهماک و استهلاک بلذات نفسانی و مستغرق امور دنیاوی نی دیده فرصت از دست نداده تخت و چتر برای خود ساختند هر چه کرده بودند مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی همان بیوفائی و نمک حرامی که با ولی نعمتان نموده بودند از نوکران خود دیدند ستیزه گر غیر یا تنیز با آنها سلوک بد نمودند

بیت در یاب کنون که در امت هست بدست
کاین دولت و ملک میرود دست بدست

رقعه ۱۶۱

ولایت زر خیز ما این کافر حربی خواجه دشمن چرا بگذاریم و تغافل در امر ممکن الحصول بی مانع ظاهری چون کنیم فضیلت غزا در صحیحین مگر نخوانده ایم یا سلیقه ملک گیری و معنی اسیری نداریم

رقعه ۱۶۲

خان نصرت جنگ را دیدیم لیب ست و غیره متعینان خود را سوانحی ملتفت خان پیش پادشاهزادهٔ عالیجاه بگذارد که آنجا هم کار بسیار است و آنها اگر کوتاه باشد و در کار خللی نشود فبها که بعضیها بارزاهای بیجا بیک کمان تیر می اندازند و نمی فهمند که خود را نشانهٔ تیر وبال آخرت میسازند

بیت گندم از گندم بروید جو ز جو
از مکافات عمل غافل مشو

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را
که سر بکوه و بیابان تو داده ما را

العاقبة بالعافیة

بالفتح آهو بره که در حرکت و رفتار آمده باشد ۱۲ صراح

بالقبه باد شرقی ۱۲

۵۴ ای با هم بیخویزیم ۱۲

محبت بسیار با شما داریم ۱۲

۵۵ ضرب بیست در علاج می پرهیزد ۱۲

۵۶ نو از نو بزرگی داری ۱۲

۵۷ اگرچه دوری ظاهر است ۱۲

۵۸ یعنی مخفی نیست معروف کرده از جانب بین تبتکه بیت ۱۲

۵۹ مثل شعر آنکه اگر دور باشی و جلی تو قد دل ست نزدیک بینی و اگر نزدیک باشی و جا در دل باشد دوری ۱۲

۶۰ اطلاع دوقت دادن

۶۱ کسی را بر سر خود

۶۲ وصال پیوسته ۱۲

۶۳ کی یا از ضمیر در محل

[illegible]

رقعه ۱۶۳ بنصرت جنگ بی ریو ورنگ من چون گرفتن دکن که اهم بود تمام همت مصروف همین کار شد
الحمد لله صورت یافت اما خرجی که درین سفر خیریت اثر شده و میشود مدار آن بر خزانهٔ هندوستان است مبلغها
کلی طلب طلبداران شده و میشود در کرناتک فیلهای قدیم عظیم بسیار شنیده میشود می آید زمیندار بیجاپور
که بی اهلیت بتغلب متصرف است و نبیرهٔ سیوا پدر سیوای جهنمیست ملکش ظاهرا چندان استحکام ندارد حاصلش
بگفتهٔ سیدی مسعود خان متوفی هفتاد و هشتاد و لک هون است چرا در تصرف او باشد حقیقت ملک و تدبیر نیز از
او و از نائب خود که داود خان باشد استفسار نماید چرا اغماض و تغافل رود رقعه ۱۶۴ خان نصرت جنگ
من ارباب کار تیمار حال مردم متدین کم میکنند زیرا که ازینها تواضع آنها از اول تا آخر نمی آید و سفاکان
در گرفتن و دادن باک ندارند یعنی آب از دریا بخشیدن بخل نمیخواهد خلاف امر است دشوار میدانم خونریز را
بر من چه خواهد گذشت و بعد ازین بر سر بندهای خدا چه مصیبت خواهد شد فرد فلک شنبه تلخ دارد جمعهٔ اطفال را
عشرت امروز بی اندیشهٔ فردا خوش است بهر حال ارباب کار ذوالاعتبار را در همه حال هراسان و ترسان باید بود
مهر بخلعه الحفیظ والامان باید گفت رقعات بنام میرزا صدر الدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقعه ۱۶۵ میرزا
اخلاص کیش پنجابی بمنصب دو صد و پنجاهی سرفراز شده در دیوان تسلیمات بکنا اندر رقعه ۱۶۶ میرزا بخشی
محمد ابراهیم خجالت ندیم بمنصب سه هزاری دو صد و پانصد سوار و خطاب میرزا خانی و عطای ده هزار روپیه
بعرض بیگم سرمایهٔ عز و افتخار اندوخته حسب الحکم مشعر این عطایا باو برنگارد فمن عفا و اصلح فاجره علی الله
رقعه ۱۶۷ بنام عاقل خان قلعه دار صوبهٔ دار الخلافه شاه جهان آباد عرضداشت آن قدیم الخدمت
از نظر گذشت اظهار اراده گوشه گزینی و استعفای منصب نوشته است هرگاه گوشهٔ خاطر اقدس را که منظور نظر
خاص سرور ده لطفهاست باو سپرده باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد در صورت مبالغه البته منظور
داشته التماس آن قدیم الخدمت را درجهٔ پذیرائی خواهد شد و یکهزار روپیه در ماهه که دوازده هزار سالانه
میشود نقد مقرر خواهد گشت رقعه ۱۶۸ بنام حمید الدین خان بهادر حمید بندا حرف چند روز است که شاه
عالیجاه عرض نمودند بسه کس دشمن جانی منند حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان گفتیم امیر خان نیکذات
باکسی دشمن نیست و خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان برین ظلوم جهول مجهول باری فکر خود

[illegible]

کرده اید از حال خود چرا غافلید و مقدمهٔ موت خود همانست که الموت قریب من شراک النعل و اقرب من حبل الورید

های های افسوس افسوس **بیت** گهی از دست و گاهی از دل و گاه از پا ماندم / بسر عبث سپری شد ای عمر [illegible] ماندم

اگر مناسب دانند بعالیجاه بسپاریم و اگر کند قوتی باشد بغداد هیم تا در امانت این فانی خیانت نکنند هر چه بخاطر رسد بنگارید یا عرض نماید

رقعه ۱۶۹ بنام عنایت الله خان میرزا ابوالوفا حاضر بود که درویشی ساده دل آمده چیزی برای عیال خواست گفتیم فقیر را بعد عاجه کار فقیر دل برید و گریبان دریده میباید مردم فقیر فقیر میگویند نمی دانند که فقیر چیست و چه معنی دارد **فرد** بهمان آیینه و همت این [illegible] / نفس خود از تقلید میگویند لله

اللهم نبهنا عن نوم الغافلین آمین آمین آمین

رقعه ۱۷۰ هدایت کیش و اخلاص اندیشا از اسلام آوردن خیلی بر خود مینازد بیجا بسته حال الولین در حضور چنین فنا رسائی مزاج دومی دهد آنجا با عالیجاه چنان فهمانید باید گفت **قطعه**

نخشبی خیز و با زمانه بساز / ورنه خود را نشانه ساختنست
زیرکان زمانه میگویند / زیرکی با زمانه ساختنست

خدا گوش شنوا و چشم بینا دهاد و السلام علی اهل الرشد و السداد ساده گیکه این کور نمکان بپادشاهزاده کرده اند شنیده باشد چه کنیم خود کرده را درمان نیست و ما بر طبق عرائض این نمکحرامان حکم کردیم و گرنه اجازت دستگیر کردن داده ایم معلوم نبود که این بدبینان آنقدر جرأت بهم رسانیده اند که بحضور پادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرف نی اصل نسبت بآن سعادتمند نمود خوب یار باقی صحبت باقی انشاء الله تعالی می فهمیم با لفعل حسب الحکم بنام فرزند عالیجاه نوشته نمود بیار علی بیگ بدهد که حسن بیگ میران کار چکله کوره ابرعایت خویشی افضل جهل تغیر نشد سکنهٔ آنجا تواتر فریاد میکنند و سر بزمین میزنند و میگویند **ع** اگر تو می ندهی داد روز داوری هست آخر الدّوا الکیّ و این چکله از جاگیر ایشان تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت زمین سخت و آسمان دور دیوانی امیان صاحب جاگیر و رعایا و عامل امین گفته اند دیوانی کردن آسان و امین بودن مشکل در بعضی محالات حصهٔ سپاه شما زور ظلمانیست آدم خدا ترس آباد انگار چیده و فهمیده بمیزان فکر سنجیده نزد تعین نمایند که از روز جزا بری الذمه ما و شما شویم عاملان خویش برادر دیوان و واقعه نگاران کنبای جنس امین و فوجدار باشند

رقعه ۱۷۱ بهدایت الله زرین رقم بگوید که این باغی در بیاضیکه بپادشاهزاده

نام خوشنویس ۱۲ خطاب ۱۲

۱۱ یعنی عالیجاه بعد [illegible]

[illegible] با ایشان بسپارم که [illegible] نخواهند ماند ۱۲ *

۱۲ عیال الرجل زن و فرزند و هر که در مؤنت او باشد [illegible] واحد و عیال عیائل جمع ۱۲ ص

۱۳ گری بکسر اول و تحتانی مجهول یعنی گریستن [illegible] خوانند و از این جهت است که بخیه جامه را گریبان میخوانند یعنی نگهدارنده گردن [illegible] ۱۲ ب

۱۴ [illegible]

کامنجش مرحمت میشود بخطا خود بنویسد رباعی

آتش بدو دست خویش در خرمن خویش | من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش
کس دشمن من نیست منم دشمن خویش | ای وای من و دست من و دامن خویش

رقعه ۱۷۲ میر جلال الدین که از شاه زاده عالیجاه جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خانست که بخشی ما بود و سید زاده کریم النسب و صحیح الحسب چرا برادر زندانه وکیل بپرسد رقعه ۱۷۳ نوشته معتمد خان محی نیست که خواه مخواه بران عمل توان کرد بند و بست ازین چیزها میرود بهر حال چون او خود بخود بیزار است و مستعفی شده بنویسد که بدیوانی اکبراباد آمده خبردار باشد رقعه ۱۷۴ اسد خان پسرش بحضور نوشته اند که پادشاهزاده بحمایت رانا حربی کمر بسته اند و میخواهند که بقلعه درایند چنانچه یک روز بهمین اراده سوار شده تا پای قلعه رسیدند اما سید مردود از خبرداری بندهای پادشاهی نتوانست از قلعه بر امد و ایشانرا برد تاخیر در فتح قلعه همین شد بسبب حسب الحکم در باب محافظت پادشاهزاده و مفتوح ساختن قلعه بآنها باید نوشت و مکرر بقلم آورده حواله یار علی بیگ نمود که بذاک بفرستد نشود که مثل پادشاهزاده مرحوم و مغفور بمخالفت پیوندد و کار پادشاهی برهم شود فرد

حقوق خدمت بسال العب اطفالست | بکشوری که در و کودکان خداوندند

شریف مکه معظمه در هندوستان دولت بسیار شنیده هر سال برای جلب نفع خود ایلچی میفرستد این مبلغها که میفرستیم برای مستحقینست بحجت او نگری بجا باید نمود که بآن جماعت برسد و دست این متاجر حق بران نرسد بسوداگران عمده و مالداران و تجار بندر مبارک سورت از طرف خود بنویسد که اگر بطوری معرفت آنها بمردم اهل استحقاق حرمین شریفین سالم تواند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی نخواهی منحصر در اظهار شهرت نمود سر کار والا هم نیست مطلب بخوشنودی ارواح مطهره حضرات و جناب جل و علا حبیب او ست صلی الله علیه و آله و اصحابه و در صورتیکه اینهم متعذر باشد چرا مستحقان این ملک نباید رسانید که در همه مقامات جلوه او سبحانه اظهر است نحن اقرب الیه من حبل الورید

رقعات بنام اسد خان

رقعه ۱۷۵ بهمین پور خلافت محمد معظم بهادر بنویسد بلکه عرضه داشت کند که تجویز خدمت فوجداری جلالاباد بشیخ کریم الله بسیار بجا شد پدرش سپاهی بود و هم متصدی از احوالش منفصل اطلاع نداریم منصب او چیست بزرگ زاده باز خارج بعرض رسید که وکیل منصبداریکه در صوبه کشمیر جاگیر دارد بنابر تعنیه محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن می خواهد

خانه کرد فی البیان یعنی چنانکه طفلان مالک شوند بر صحبت سالها را بخان میکنند

ع ایلچی رسول یعنی رسول پیغامبر باشد

ع این آیه کریمه دلیل و عموریست که در همه مقامات الخ باشتیه خدای تعالی این قدر قرب بیان می فرماید

ع کو وطن او کشمیر است ای عامل اگر جان بسوی او باز ما نزدیک تریم

۵۷ بخشنده ۱۲ از بخشندگان ۱۲ ۵۸ ای دانندگان ۵۹ این معنی که ما را حق تعالی [illegible] بخشنده غفور نیست ۱۲ ۶۰ ای سعدی را که [illegible] بجود دست و روز ۶۱ [illegible] دوم مردگان بنا بمعاملت یعنی برانکه غفور بسیار بود ۶۲ [illegible] سالا مسمع شد [illegible] مراد از همین راه در همین است ۱۲

۶۳ و زبان [illegible] دبلگ و چشمه و جزا [illegible] ۶۴ پیشه ور دیوار [illegible] ۶۵ ای دیگران ۱۲ نصیحت میکند و خود نمی شنود و همین [illegible] ۶۶ با کمال بزرگی و کرم ۶۷ آمرزش میخواهم ۶۸ یعنی هر دو گناه [illegible] ۶۹ ذره ایست در چشم ۱۲ ۷۰ شیر مرد [illegible] از مردم شجاع و دلیر

در کچهری دیوانی از مستقر رجوع داو برعایت وطن داری حق آن منصبداران کشمیری بی پیر بینید باندیه مغفور
جهلا اگر عذر جهالت بی علمی کنند شاید که اکرم الاکرمین کرم کند اما عالمان را چه عذرست مگر با آواز بلند گفته ایم
و باز میگوئیم که ما را در حقائق حق و رفع تعدی متعدی و دیدگی هیچ یکی از فرزندان نیست تا بدیگری چه رسد
سر پیچ مرصع بهرام میرکه مرحمت شده غیر از روز مبارک یکشنبه نه بندد و بهمان اکتفا کند و از خود نسازد

رقعه ۱۷۶ بفرزند عزیز بهادر ما بنویسند که دنیا رفتنی آخرت آمدنی شد چیزیکه یادگار خواهد ماند بکار خواهد آمد
و همراه بغار گور خواهد رفت همین امور خیر که عبارت از باقیات صالحاتست امروز خود را فردای رفتگان باید دانست
عاقل آنست که وقت حال که بین الماضی و الاستقبال است غنیمت داند و از امر خیر و صلاح آنچه تواند فی الحال بعمل آرد
و حال را رفته و آینده را شده پندارد زیرا که حال را روی در رفتنست و آینده را روی در آمدن **فرد**

سعدی همه روزه پند مردم   میگوید و خود نمیکند گوش

رقعه ۱۷۷ فدوی با اخلاص را
که بدیره او فرستادیم و جهت تنبیه پدره پسر اعتبار افزوده ایم ظاهرا بنخوت و پندار افزوده و قدر خود را گم
کرده استغفر الله لازم آنست که لوازم اعتذار و استغفار بر خود واجب شمرده بدیره نصرت جنگ برود و عذرها
بخواهد و خود را از زمره پیشدستان پدرش انگارد ذائقه کانه گهوا هوس نسازد **نظم**

هیچ دانی که شیر مردی چیست   شیر مرد زمانه دانی کیست
آنکه با دشمنان تواند ساخت   وانکه با دوستان تواند زیست

رقعه ۱۷۸ بفرزند عالیجاه عرضه داشت کند ایشان استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی
که سید سعد الله درویش نوشته باشد بنویسید که عبد القادر بیدل درین مقام دو مصراع عجیب گفته **فرد**

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن   اجابت از در حق بهر استقبال می آید

بنام ابو القاسم خان که بخطاب
ملتفت خان سرفراز شده بود و بعد فوت امیر خان بامیر خان مخاطب شده داروغه خواصیان آن حضرت
گشته و خیلی در مزاج اقدس راه داشت و لطیفهای حسب حال بموقع بعرض میرسانید صادر شد **رقعه ۱۷۹**
بمحمد اعظم شاه باید نوشت که ما فریفته حسن بی ثبات چون شعور ایشانیم زاهد با نوا نگه بیچاره تا چند بجان تباه
و دردمند خواهد ماند بر ما و شما حقی دارد و اتلاف حق موجب ناخوشنودی خالق است میدانند که فضل [illegible]
حضرت آفریدگار آمرزگار رحیم قدر عفو جرائم بسیار عاصیان بدکردار میفرماید برای خدا و خاطر پاکینه در سینه

جمع جریمه یعنی گناه ۱۲ گناهگاران ۱۲

و غبار پیشینه از سینه بردارند و آن ضعیفه را که غیر از شما دیگری ندارد مشمول عواطف گردانند نوبهار اگر
آنچه کردند در سزای آن وزر بدید ند و نیا گذشتنی و گذاشتنیست باهمه کس ساختنی ۶ ناکرده گناه در جهان کیست بگو
کلمه غریبی از زبان میان عبد اللطیف قدس سره الشریف یاد داریم که خدا ناترس از مزاج راه دادن فوق حق را
از در راندن بدترین گناهانست موثر حقیقی زبان این عاصی بر معاصی اثری بخشاد و زیاده برین چه
باید نوشت که نباید نوشت **رقعه ۱۸۴** حسب الحکم آنکه سرفراز خان عبد اللطیف هرگاه برای سلام
جمدة الملک مدار المهام بیاید ایشان اگر سوار اسپ باشند بعد سلام دست بر سر گذاشته عقب ایشان
بروند و اگر بر پالکی سوار باشند بعد سلام مختارست و اگر بر فیل باشند برابر راه بروند اگر متکلم شوند جواب بدهند
و الا در اوکانهو و دیگر پنجهزاریان از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان او رایان هندو و دیگران اعلیک
نقل شقه ۱۸۵ شاه عالیجاه که بافضل خان صادر کرده بودند سید کمال خان در گذشت بوکیل باید نوشت
که بعرض رساند احوال متعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست عنایت الله خان حسین عمل هر یک میرساند از حضور
پیر نور بهر کرا لائق این کار دانند مقرر نمایند کشمیری درین صوبه نیست که ما مقرر کنیم و عنایت الله خان آمدنی
شود اضافه این افغان البته عمل کاغذی خواهد بود وصول شدنی نیست پرگنه از جمع می افتد و رعایا ویران
میگردند و نوشته با این درجه بگوش میخورد که اگر بجای یک روپیه لک روپیه بیارد منظور نیست تغیر تغیر
در کارها خوف الهی و واهمه باز پرس پادشاهی شرطست دیوان را نباید که خویش و اقربا را کار
فرماید میر مرتضی دیوانی باشد و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد برود جاگیر برای ظلم و اخذ جبر عمال نگرفته ایم

خاتمة الطبع

نثاران نثر تری رغبت در بیان شکر و سپاس انشا کننده منشآت عالمگیری هستند و ناظمان دیوان
نازک خیالی در نعت سر دفتر دیوان رسالت علیه الثناء و التحیة معترف بعجز گزاری **اما بعد**
سامعه را بشارت باد و باصره را نضارت که درین زمان فرخی توامان عمان دُر شاهوار نصیحت
معدن جواهر زواهر موعظت عالمگیری آل ممتنع سلیس غیر ممکن مکاتیب دلفریب انشائی دلپذیر

ملقب بکلمات طیبات یعنی **رقعات عالمگیر** بعد نظر ثانی بالغ وتصحیح اغلاط باہتمام ہیچ‌کارہ
وہیچ‌مدان **محمد عبد الرحمن** بن حاجی محمد روشن خان افاض علیہ الرحمۃ والغفران
عشرہ اخیرہ شعبان سنہ ۱۳۰۲ ہجری در منبع العلوم مشہور یعنی
مطبع نظامی واقع کانپور شانہ کش طرہ
انطباع گردید

وجہ ختم بر خاتمہ

برای سند این معنی کہ این کتاب مطبوع مطبوع مطبع نظامیست دستخط و مہر مہتمم مزین شد

العبد

محمد عبد الرحمن خان

محمد یٰسین احمد

IDARAH ADABIYAT-I DELLI
2009, Qasimjan Street,
DELHI-6 (India)